راهکارهای ساده برای

# تربیت پسران موفق



پرومود باترا

ترجمه: سیمین دانشور-ح. میرزابیگی

راهکارهای ساده برای تربیتِ

# پسران موفّق

سرشناسه : باترا، پرومود
Batra, Promod
عنوان و نام پدیدآور : راهکارهای ساده برای تربیت پسران موفق / پرومود باترا؛ ترجمه سیمین دانشور، حسنعلی میرزابیگی.
مشخصات نشر : تبریز: پگاسوس، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱۱۲ ص.
شابک : 978-600-6219-08-0
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : عنوان اصلی: Simple ways to make your son good for everything.
یادداشت : کتاب حاضر نخستین‌بار تحت عنوان "راههای ساده برای تربیت پسر خوب" توسط انتشارات کتابسرای تندیس در سال ۱۳۸۲ چاپ و سپس تحت عناوین مختلف توسط ناشران و مترجمان متفاوت منتشر شده است.
عنوان دیگر : راههای ساده برای تربیت پسر خوب.
موضوع : پسران-- راه و رسم زندگی
موضوع : تربیت خانوادگی
موضوع : تربیت خانوادگی -- کاریکاتورها و کارتون‌ها
شناسه افزوده : دانشور، سیمین، ۱۳۰۰ - ۱۳۹۰.، مترجم
شناسه افزوده : میرزا بیگی، حسنعلی، ۱۳۲۰ - مترجم
رده بندی کنگره : HQ۷۶۹/ب۱۶ر۲ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی : ۱/۶۴۹
شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۸۱۱۳۰

**مرکز پخش: تهران، اتوبان آهنگ، پ ۵۴**

**۰۲۱-۳۳۴۳۱۴۵۲**

**۰۹۱۲۱۵۳۰۰۷۱**

aienedanesh@yahoo.com

---

**راهکارهای ساده برای تربیت پسران موفق**

**پرمودباترا- ترجمه :سیمین دانشور- حسنعلی میرزا بیگی**

---

**ناشر:**..........پگاسوس
**نوبت چاپ:**.......... اول ۱۳۹۱
**قیمت:**.......... ۲۵۰۰ تومان
**شمارگان:**.......... ۵۰۰ جلد
**لیتوگرافی:**.......... صیام قم
**چاپخانه:**.......... جعفری

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۱۹-۰۸-۰ ** ISBN: 978-600-6219-08-0

# فهرست





# پیشگفتار



دانه‌ی بذر که در آینده درختی خواهد شد، از طرف خداوند به آدمی داده شده تا کاشته شود و پرورش یابد و به آخرین مرحله‌ی استعداد بالقوّه‌اش برسد و ثمر دهد. این مسئله در مورد فرزند پسر نیز صدق می‌کند. فرزند پسر، ارمغانی نیکوست که از طرف خداوند به والدین او ـ البته به صورت امانت ـ عطا شده است. بنابراین وظیفه‌ی ایشان است که به بهترین وجه به تربیت فرزند خود اقدام کنند و بهترین آموزش‌های تربیتی را در مورد وی به کار برند تا او نیز، براساس استعدادهای خود در پیشرفت و ارتقای جامعه، سهمی مفید و سازنده داشته باشد.

هر نظام دینی و فکری، به اهمّیت نقش فرزندان پسر به عنوان نیروی توانمند انسانی آگاه است و باتوجّه به اهمّیت این مسئله، تأکید زیادی بر آموزش و تربیت ایشان دارد. به گفته‌ی پیامبراکرم(ص) هیچ هدیه‌یی از طرف پدری به پسرش باارزش‌تر از چه‌گونگی اداره‌ی یک زندگی خوب نمی‌باشد. این سخن بدین معناست که پسران را باید طوری تعلیم داد که به ثروت و سرمایه‌یی باارزش برای جامعه تبدیل شوند، نه اینکه سربار جامعه گردند.

یک پسر ظاهراً از یک زوج به دنیا می‌آید، امّا در اصل تولّد او فرایندی طبیعی‌ست که پدر و مادر تنها نقش محافظ و مراقب را دارند. در واقع وظیفه‌ی والدین تنها به انجام رساندن طرح طبیعت برای جامعه‌ی بشری‌ست. موفقیّت آنها زمانی‌ست که تمام سعی و تلاش خود را کرده تا استعدادهای کودک خود را به خوبی پرورش دهند و باعث بروز مانعی در برابر فرایندهای طبیعت نشوند.

این کتاب راهکارهایی به «پدر» والدین نشان می‌دهد تا با پیروی از آنها بتوانند شخصیت «پسر» را برای مواجه شدن با هر رویدادی آماده سازند.

در دنیایی که پر از بی‌عدالتی، مشکلات و ناملایمات است، باید فرزند پسر را طوری تربیت کرد که به این مسائل به دیدِ مانع غیرقابل عبور نگاه نکند، بلکه آنها را به شکل پلّه‌های ترقّی در نظر گیرد. خداوند به ما نیرویی داده تا بتوانیم نقاط ضعف خود را به قدرت و قوّت تبدیل کنیم. آلفرد آدلر ـ روان‌شناس معروف ـ در این مورد می‌گوید: عجیب‌ترین چیزی که در مطالعات طولانی خود در مورد بشر یافتم، قدرت انسان در تبدیل نکات منفی به مثبت است. هر زمان که انسان توانسته به قلل عالی افتخار دست پیدا کند، به سبب همین قدرت و ظرفیت ذاتی او بوده است.

دکتر مایکل هادت ـ نویسنده‌ی معروف ـ معتقد است که، پیامبر اسلام انسان موفّقی بود. او چه‌گونه موفّق شده است؟ سخنان ایی. ایی کلت در مورد پیامبر پاسخگوی این پرسش است: وی با اراده‌یی استوار برای آنکه از دل شکست‌ها، پیروزی را به دست آورد، به جنگ با ناملایمات و سختی‌ها رفت.

پسر شما نیز می‌تواند موفّق شود، به شرط آنکه شما در جایگاه یک پدر، بتوانید نقش معلّمی خوب را برای او ایفا کنید.

وحیدالدین خان
ژانویه ۱۹۹۵

نمی‌توان با اتکا به یک کتاب راهنما،
زندگی و مسائلِ آن را پشتِ سر گذاشت



به همین دلیل است که ما
از نعمتِ پدر برخورداریم.

# مقدّمه



کنترل پسرها و برآمدن از عهده‌ی آنها، از روزگاران قدیم کاری غیرممکن بوده است! امّا مسئله این است که، این غیرممکن را تا حدّ امکان زیبا جلوه دهیم.

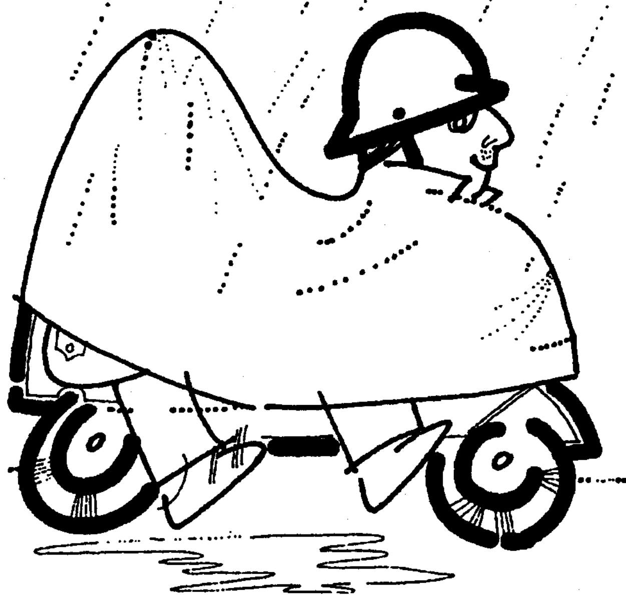
این کتاب، نتیجه‌ی «آموزشِ حین کار» به علاوه سی سال مشاهده، تجربه، خواندن و بحث راجع به پرورشِ پسرها و جلساتِ بی‌شمارِ تبادل اطّلاعات به پدران همسنّ و سال خودم است. و حاصل نیز چیزی نیست جز نگاهی تازه و شاداب، و اینکه چه‌طور پسری را تربیت کنیم و شاد باشیم. تمام شیوه‌هایی که در این جا ذکر می‌شود، بسیار آسان بوده و شما می‌توانید از همین الآن آنها را به کار ببندید. هیچ وقت برای شروع دیر نیست. شما می‌توانید از همین حالا تربیت پسرتان را آغاز کرده و او را به انسانی عالی و والا تبدیل کنید که در همه چیز درجه یک باشد - حتّا اگر هیچ حُسنی نداشته و در هیچ کاری خوب نباشد!

داشتنِ فرزند پسر، بهترین و بزرگ‌ترین دلیل برای شادمانی‌ست! امّا وقتی این پسر به دلایل مختلف سبب آزار و اذیّت شود، جز عذاب و غصّه چیزی

نخواهد بود. هیچ قانون مشخّصی در رابطه باکنترل پسرها وجود ندارد. هیچ نوع از معادله‌های ۴=۲+۲ در این باره صدق نمی‌کند. بزرگ کردن یک پسر واقعاً هنر است، هنری که با پشتکار و صبر می‌توان آن را به نتیجه‌ی دلخواه رساند.

همه اینها بستگی دارد به اینکه شما به عنوان پدر چه‌طور فرزندتان را در کودکی کنترل و اداره کرده‌اید. بنابراین، می‌توان این‌طور نتیجه‌گیری کرد که، یک پدر می‌تواند پیشبینی کند پسرش در آینده چه‌گونه خواهد بود. من قلباً این را می‌گویم! پدر نقشِ مهمّی در تربیتِ پسرش بازی می‌کند. این امر، نیازمند خودداری، صبر و خردمندیِ بسیار در انجام کارهایی‌ست که شاید ظالمانه به نظر برسد، امّا در حقیقت ضروری‌ست.

خود من با چنین موردی رو به رو بوده‌ام. *وی جی* [vijay] در کلاس دهم بود که من «ظالمانه‌ترین» کار را انجام داده و به او سیلی زدم - امّا حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، بهترین کاری بوده است که تا به حال برای او و در واقع هر دومان انجام داده‌ام - ماجرا از این قرار بود: من برای مأموریتی به *بهوپال* [Bhopal] رفته بودم که مدرسه‌ی *وی جی* در نتیجه‌ی بدرفتاری‌اش، به او کارتِ زرد داد. مسئولانِ مدرسه از من خواستند تا با معلّمِ او ملاقاتی داشته باشم. پس از دیدار و گفت‌وگو با او، کاملاً متقاعد شدم که اشتباه از پسر من بوده است. از سوی دیگر، *وی جی* هم داستان دیگری از قول خودش تعریف می‌کرد و معتقد بود معلّم تعصّب داشته و دیگری را مورد توجّه قرار داده و ... . امّا عملِ سختگیرانه و شادیِ «ظالمانه‌ی» من به او ثابت کرد که اگر خطا از سوی او باشد، از او جانبداری نخواهم کرد. سال‌ها بعد، وقتی او مشغول تحصیل در دانشگاه بود، از من تقاضای وسیله‌یی کرد، مخصوصاً که من برای گروهِ مشایعت و بدرقه کار می‌کردم. وقتی من اجازه‌ی خرید آن را به



شاید حمایتِ بیش از حدِّ شما از پسرتان
سبب شود او دیدِ خود را از دست بـدهد.

او ندادم، از من «متنفّر» شد! حتّا زمانی که به او گفتم: «پسرم! امروز از فکرِ خرید وسیله‌ی مورد نظرت بگذر تا در عوض فردا بهترش را داشته باشی! اصلاً حرفِ مرا قبول نداشت. امّا حق با من بود ـ درست مثل پدرهایی که با «اعتراض و پافشاری» حق را از آنِ خود می‌کنند!

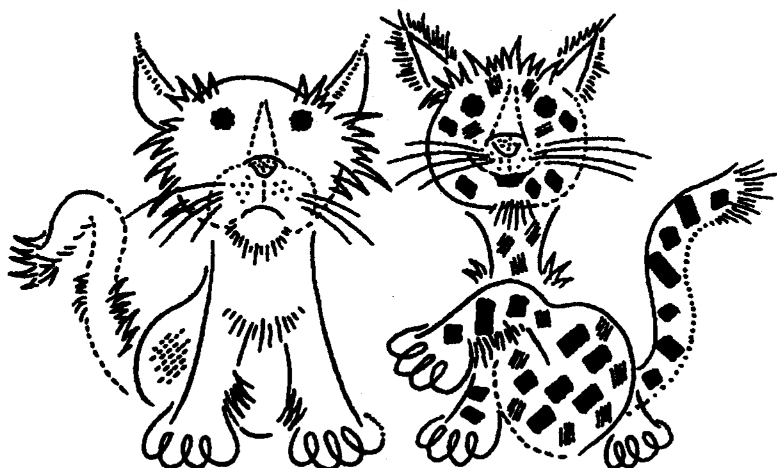
نکته‌ی دیگری که به پسرم گفتم و از گفتن آن خوشحالم، این است که: «پسرم! تو وقتی موفّق خواهی بود که همه مرا پدر **وی جی** خطاب کنند، نه اینکه تو را پسر **پروموود** [promod] صدا بزنند.»

در مجموعه‌ی راهکارهای آسان برای تبدیل پسرتان به بهترین و عالی‌ترین در همه چیز، هیچ موضوع تازه و خارق‌العاده‌یی نخواهید یافت! این مجموعه تنها فهرستی از بررسی‌های سه ماهه‌ی خودتان است تا ببینید، در این مدّت نقش پدرانه‌ی خود را چه طور انجام داده‌اید. همچنین، نقش سخن‌رسان و محرّکی را برای شما بازی خواهد کرد تا کارهایی را انجام دهید که به حرکتِ هر دوِ شما در مسیرِ صحیح کمک خواهد کرد.

شما این «کتابچه‌ی دستی راجع به پرورش پسرها» را در هیچ نقطه‌ی «هند» و جهان پیدا نخواهید کرد! من در کمال تواضع و با افتخار، این روش‌های ساده و آزموده شده را که جواب خود را نیز پس داده است، در اختیار شما قرار می‌دهم تا پسرِ شما همانی شود که شما می‌خواهید – حتّا چیزی بیشتر از آن!

امیدوارم شما به بهترین پدر دنیا تبدیل شوید ـ اگر تا به حال بهترین بوده‌اید، به خاطر داشته باشید که حتّا بهترین‌ها هم می‌توانند بهتر شوند!

**ارادتمند قلبی شما**
**پروموود باترا [Promod Batra]**
**۳ ژانویه، ۱۹۹۵**



پرورشِ پسرمان یکی از مهم‌ترین و مشکل‌ترین کارهایی‌ست که ما تا به حال با آن مواجه بوده‌ایم. کاری که همه ما آن را می‌پذیریم، حتّا اگر تجربه‌ی کمی در این زمینه داشته و هیچ آموزشِ رسمی در این‌باره ندیده باشم.



# بخش اوّل



## خود را به جای پسرتان گذاشته و در این جهت، نُه گام بردارید

اگر شما کتاب را بیش از اندازه به چشمانتان نزدیک کنید، فقط ماهیچه‌های چشمتان را خسته کرده‌اید و اصلاً قادر به خواندن نخواهید بود. لازم است بین پدر و پسر هم فاصله‌یی وجود داشته باشد تا پسر بتواند رشد کرده و عاقل‌ترین باشد!

- ۱. دوستِ او باشید.
- ۲. فرصتِ عرضه‌ی بیشتری به او بدهید.
- ۳. او را روانه کرده و به مسافرت بفرستید.
- ۴. از او یک «قهرمان» بسازید.
- ۵. کتاب‌های خوب بخوانید.
- ۶. دوستان خوبی برای خود برگزینید.
- ۷. از اشتباهاتِ او چشم‌پوشی کنید.
- ۸. برای او وقت بگذارید.

○ ۹. خود را جای او قرار دهید.

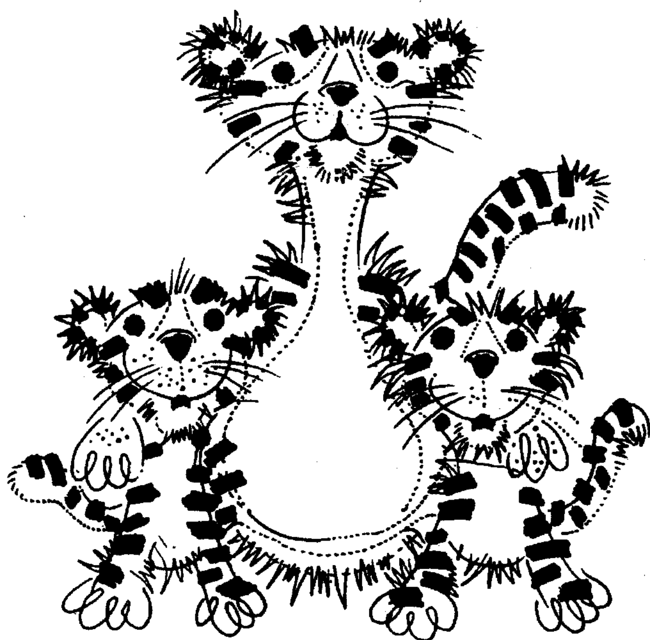
پسرِ شما داراییِ شماست و -مثل هر دارایی و موجودیِ دیگر -اگر از آن «حفاظت نکرده و تشویقش نکنید،» بعید نیست که به بدهی تبدیل خواهد شد. به همین سادگی!

اینکه پسرتان ثروتِ شما باشد یا قرض و بدهی، ۷۰ درصدِ آن به شما بستگی دارد و ۳۰ درصد آن هم به شانس. طبیعتاً ما قصد داریم تا در این صفحات، راجع به این ۷۰ درصدِ حیاتی صحبت کنیم.

مطالعات و بررسی‌های من در موردِ ارتباطِ «پدر -پسر» مرا به این نتیجه رسانده است که، شما باید خود را به جای پسرتان بگذارید، هر روز و در هر زمانی! آیا تا به حال به خودتان شکایت کرده‌اید که چرا پسرتان شما را درک نمی کند؟ دفعه‌ی بعد پسرتان را در این حال تصوّر کنید که به خودش می‌گوید: چرا پدر مرا نمی‌فهمد؟ پس در این میان، یک شکافِ ارتباطی وجود دارد. ما نیز برآنیم در این‌باره صحبت کنیم که شما باید چه طور بر روی آن پل بزنید و آن را مرتفع سازید.

من خیلی خوشبخت بوده‌ام که در طول این چندین سال، حدود سیصد پسر را مشاهده کرده‌ام. البته احساس می‌کنم که پسرها به اندازه‌ی پدرهایشان - وقتی تجارت را آغاز کردند - پرخاشگر نیستند. ظاهراً پسران، پیشرو و مدرن هستند، امّا من حس می‌کنم از غریزه‌یی مُستحکم در آنها خبری نیست. در رفتار ایشان دقیق شوید، «میل مفرط» انجام مستقلِ کارها در آنها وجود دارد.

و من برای بازگرداندن برق شادی به چشم‌های پسرتان -که شما یک ربع قرن پیش، این جرقّه را در چشم‌های خودتان داشتید - قصد دارم چندین گام را به شما پیشنهاد کنم... لطفاً خود را به جای پسرتان بگذارید، هم به خاطر خودتان و هم به خاطر او!



«فرزندِ شما شیر شیر است». امّا تنها زمانی که آن فرزند قادر به شکار باشد! وقتی شما «پسرتان را ضعیف» تصوّر کرده و همچون شخصی بی‌مقدار با او رفتار می‌کنید، به «پدیده‌یی» تبدیل خواهد شد که دردسرهای بسیاری برایتان فراهم خواهد کرد.



به خاطر داشته باشید که شما فقط پدرِ پسرتان نیستید، شما دوستِ او هم هستید!

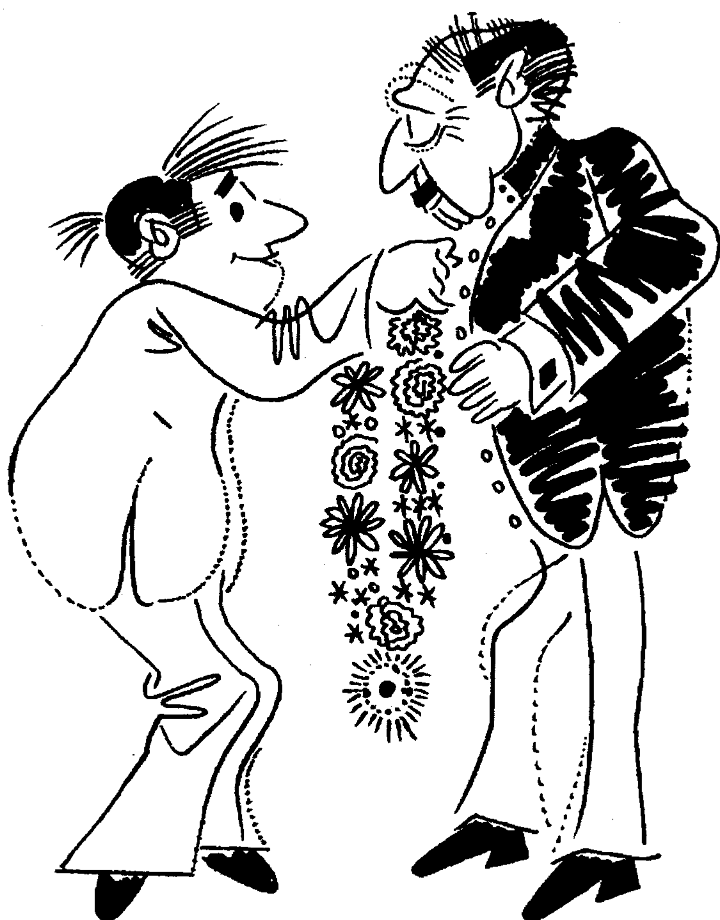
گام اوّل

# دوست او باشید

گام اوّل

بکوشید ترس او را از بین ببرید؛ مستقیم یا غیرمستقیم به پسرتان اطمینان دهید که هرگاه دچار دردسر شده و یا تردیدی داشته باشد، شما حضور داشته و دستش را خواهید گرفت. باید به او اطمینان دهید که هیچ‌گاه به شکّ و تردیدها و یا تفکّراتِ بچّه‌گانه‌اش نخواهید خندید و نه تنها در آن موقعیّت تنهایش نخواهید گذاشت، بلکه به قوّت بخشیدن به افکارش نیز کمک خواهید کرد. او باید به یقین برسد که می‌تواند روی شما حساب کند و شما قادرید تمام ترس و هراس‌هایش را از بین ببرید. به پسرتان بگویید که هر وقت می‌خواهد و علی‌رغم هر اشتباهی که مرتکب شده است، نزد شما بیاید؛ به او قول دهید که قبل از هرگونه قضاوت راجع به کارهایش، خود را به جای او گذاشته و تا حدّ نیاز و امکان به او کمک خواهید کرد. به او بگویید که او پسرِ شماست و هر اتّفاقی بیفتد و تحتِ هر شرایطی باز هم پسرتان باقی خواهد ماند، خواه یک سرباز پیاده باشد و یا رئیس جمهور؛ خواه فقیرترین فرد روی زمین باشد و یا ثروتمندترین ثروتمندها. این عزّتِ نَفْس و اعتماد برای زندگی در محیط اجتماعی و پیچیده‌ی روزمرّه ضروری و حیاتی‌ست.

شما قهرمان او و رؤیاهایش هستید. این نکته را همواره به خاطر داشته باشید. همچنین، به یاد داشته باشید که خداوند بزرگ‌ترین و بهترین دستگاهِ ثبت و فیلمبرداری را در ذهن پسرتان کار گذاشته است. دستگاه ثبت و فیلمبرداریِ او تنها صدای شما را ضبط نمی‌کند– به طورِ مثال: وقتی در پشتِ تلفن دروغ می‌گویید ـ بلکه حرکاتِ چشم و بدن شما را نیز به ثبت می‌رساند. آن‌طور که شما با والدین خود، کارمندان، مشتریان و یا شرکایتان رفتار می‌کنید، همه و همه ضبط و ثبت شده و بعداً برای شما به نمایش گذاشته خواهد شد!



او را تشویق کنید تا به مشتریانِ مهمِّ
حاضر در فرودگاه خوش‌آمد بگوید.

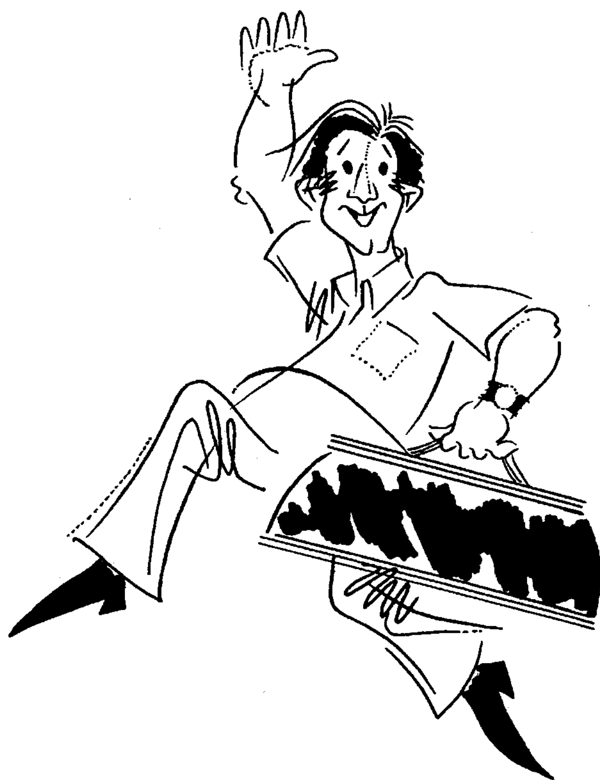
| گام دوم | فرصت عرضه‌ی بیشتر | گام دوم |
|---|---|---|

تا جایی که امکان دارد، پسرِ خود را با شرایط و موقعیّت‌های زندگی مواجه کنید. بکوشید این کار، جنبه‌ی تفریح و سرگرمی داشته باشد. هرگز او را مجبور نکنید مانند «ماهیگیر» عمل کند. بدین ترتیب که، هر روز طعمه‌ی جدیدی به سر قلّابتان زده و منتظر بمانید، بیقرار نباشید، صبوری کنید. چنانچه دوستِ من *آجای رامان* [Ajay Raman] می‌گوید: «هنگام تجزیه و تحلیل، صبور باشید و هنگام عمل، بیقرار.» یک بار من خیلی محترمانه از پسرم خواستم تا به فرودگاه رفته و از دوستان و همکارانِ ویژه‌ی من استقبال کند. من عادت داشتم که قبل از هر کاری - خیلی مختصر و مفید - اشتها و تمایل او به سؤال پرسیدن را افزایش دهم. به طور مثال: وقتی او به استقبال آقای *بی.اچ.جین* [B.H.Jain] از ***جالگائون*** [Jalgaon] می‌رفت به او گفتم که... «او پس از کناره گیری از شغلِ [IAS] با بیست هزار روپیه شروع کرد...»؛ در خوشامدگویی به آقای *آپندراسین* [Apendra sinh] از ***راجکات*** [Rajkot] نیز به پسرم خاطر نشان کردم که: «او در چهارده سالگی و بدونِ هیچ کمک مالی از سوی پدرش کار خود را آغاز کرد...»

چندین مورد که من در ***بهوپال*** [Bhopal] و غیره بودم، پسرم در بخش‌های

حفاظتی سیصد و چهل و پنج تراکتور، البته تحتِ ضمانتِ *راپیور* [Raipur] *سیونی* [Seoni] و *کنج باسودا* [Ganj Basoda] و به عنوان «سرباز پیاده» تأثیرگذار بود. زمانی هم که به طور اتّفاقی او را در ایستگاه قطار دیدم ـ من با قطار درجه‌ی یک مسافرت می‌کردم و او با قطار درجه‌ی دو که رزرو بلیط برگشت را هم نداشت ـ لبخندی بر چهره داشت، غرقِ عرق بود و «با چشمانی اشک‌آلود که برق شادی در آنها نهفته بود» به چشمان من می‌نگریست. من بی‌درنگ احساس کردم: «زمان آن رسیده است که همچون کوسه‌یی در دریا رها باشد!»

خداوند عالم بزرگ‌ترین کامپیوتر جهان، با صفحه‌یی نود در نود و با بیش از یک میلیون قلّاب را در ذهن او جای گذاشته است. این سیستم، پسرِ شما را قادر می‌سازد تا در هر ایده‌یی که شما او را با آن مواجه می‌کنید، نفوذ کند و باثبات هر یک از قلّاب‌ها را نشان کند. تنها چیزی که او بدان نیاز دارد، فرصت است که فقط هم شما می‌توانید این فرصت را به او بدهید.



**پسرتان را به مسافرت بفرستید.**

**برای همیشه به او نچسبیدا**

**پسرِ شما مانندِ یک کتاب است. شما نمی‌توانید کتابی را که بیش از حد به صورتتان نزدیک است، یا بیش از اندازه از چشمانتان فاصله دارد، بخوانید.**

گام سوم

# او را روانه‌ی سفر کنید

گام سوم

فرقی ندارد که شما چه شغل یا پیشه‌ای دارید، فقط سعی کنید بکوشید به آرامی فاصله‌ی خود را از او حفظ کنید. به خاطر داشته باشید:

«اگر کتاب را بیش از حد به چشمانتان نزدیک کنید، تنها چشم‌های خود را اذیّت کرده و ماهیچه‌های چشم را به کشش در آورده‌اید و اصلاً قادر به خواندن مطالب نخواهید بود. فاصله حتّا بین پدر و پسر هم لازم است تا پسرتان رشد کرده، بزرگ شود و از همه عاقل‌تر باشد!»

برخی از شاغلین و تجّار، مدّت‌ها نمی‌گذارند پسرانشان از آنها دور شوند و زمانی به فکر می‌افتند که دیگر دیر شده است. اگر من به جای شما بودم، پسرم را برای سه ماه به هزاران کیلومتر دورتر می‌فرستادم تا به تجارت در زمینه‌ی کارِی مورد نظر بپردازد. من فرصتِ رویارویی با دوستان تاجر و همکارانم را به او خواهم داد. حتّا شاید مبالغ زیادی صرف آموزش و نیز ازدواجش کنم! البته شما می‌توانید متناسب با ثروت، وضعیت و جایگاه اجتماعی خود، صفرهای این اعداد را اضافه کنید.

در «رامایانا» [Ramayana] ***راجا داشراسا*** [Raja Dashratha] هر چهار پسرش را به «گاراکال» [Gurukul] می‌فرستد. این کار، بینهایت برای او دشوار بود، امّا این نکته را هم می‌دانست که لازم است به این امر مبادرت ورزد.



پسرتان را تشویق کنید گاهی نیز نقشِ
یک «قهرمان» را بازی کند... او را وادارید
تا از میهمان‌ها پذیرایی کند. او را آماده
کنید تا میزبانی شایسته و مطمئن باشد.

گام چهارم | # از او «قهرمان» بسازید | گام چهارم

هر از چند گاهی، از او یک «قهرمان» بسازید. به طور مثال: من عادت داشتم پسرم **وی جی** [Vijay] را تشویق کنم تا هر وقت دوستان و شرکای من به ملاقاتِ ما می‌آمدند، او برای آنها نوشیدنی ببرد و تعارف کند. البته یک بار به زبان آوردن کلامی به جا از سوی من، سبب تشویق او شد و او را به یک میزبان عالی تبدیل کرد. **وی جی** [Vijay] شدیداً به خود افتخار می‌کرد که توانسته همچون پیشخدمتی کار کُشته عمل کند و از این جهت، بی‌اندازه بر خود می‌بالید. گاهی نیز می‌توانید با پاداش مالی او را تشویق کنید تا به سبکی که تمایل دارد، دوستانش را میهمان کند - تا اطمینان حاصل کند که از همسالان و همردیفان خود پایین‌تر نیست. همواره به او گوشزد نمایید که دوستانی از جایگاه و طبقه‌ی اجتماعیِ خود انتخاب کند. به خاطر می‌آورم سال‌ها پیش دوستم **نارین‌درمهتا** [Narinder Mehta] بی‌هیچ تفکّر و اندیشه‌یی ناگهان گفت که، از رفتن به مدرسه‌ی [DAV] خوشحال است، چرا که رقابت در آن مدرسه خیلی سخت نبوده و او به قهرمان مدرسه تبدیل شده است!

اطمینان حاصل کنید که پسرتان نماینده‌ی شما در جمع‌های خانوادگی

و مجالس و محافل است.۹ او را به انجام بعضی امور، پرداختن به مسائل و درگیر شدن در آنها تشویق نمایید. عوامـل تـرساننده را از او دور نـمایید، ترس‌های او را از بین ببرید، اوقاتِ فراغتِ خود را به صـورت نـامعلوم و نامحسوس در همان نزدیکی‌های پسرتان بگذرانید، او را از دور تحتِ نظر گرفته و بر اعمالش نـظارت داشـته بـاشید، امّـا هـرگز آزارش نـداده و در برخورد با مسائل جزئی ناشکیبایی نکنید. اجازه دهید که او سبک و روشِ خود را به اجرا درآورده و آن را توسعه دهد. پسرِ شما هیچ‌گاه برای انـجام هیچ کاری کوچک نیست. تا به حال پسر بچّه‌های ده ساله‌یی را دیده‌اید که در جادّه‌های شلوغ رانندگی می‌کنند؟ به خاطر داشته باشید، *اکبر* در سیزده سالگی به امپراطوریِ «هندوستان» برگزیده شد!

پسر شما مانند الماسی دست نخورده است. صبورانه، کـارشناسانه، بـا آگاهی، به طور پیوسته و باثبات، لایه‌ی سخت و ضخیم آن را بردارید؛ شما باید شکیبا باشید، چرا که حضور او در کجا و کدام نقطه اصلاً مهم نیست، بلکه حرکتِ او در مسیر پیشرفت است که اهمّیت دارد.

تنها شما هستید که می‌توانید از پسرتان «یک قهرمان بسازید» یا «سبب نزول» او شوید. همواره این نکته را به خاطر داشته باشید.

باید بدانیم چه‌طور روابطِ دوستانه‌ی خود را تقویت کنیم
و بر دیگران تأثیرگذار باشیم
دیل کارنگی




## کتاب‌های خوب معجزه می‌کنندا

پسرتان را به خواندن تشویق کنید. برای او کتاب بخرید؛ صفحاتِ مهم را برایش مشخص کنید. کتاب بهترین سرمایه‌یی‌ست که شما تابه حال برای فرزندتان فراهم کرده‌ایدا

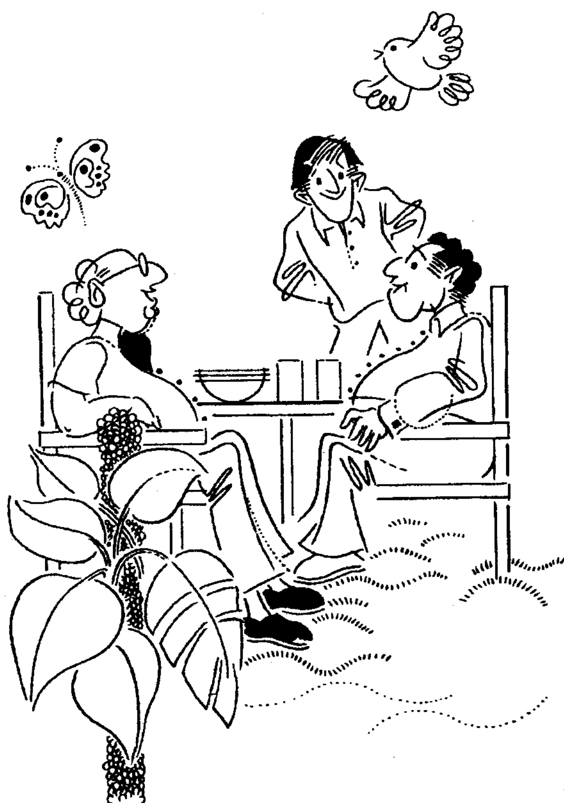
# گام پنجم | کتاب‌های خوب بخوانید | گام پنجم

... فقط به خاطر او. وقتی ببینید چه قدر زود پسرتان تبعیّت از شما را آغاز خواهد کرد، شگفت‌زده خواهید شد! به طور مثال: یکی از کتاب‌های خودِ من با عنوان «سودمند برای شما» (مجلّه‌یی خانگی که هر سه ماه منتشر می‌شد و راجع به رشد و پیشرفت و همکاریِ تجّار و فروشندگان بود و من به مدّتِ دوازده سال سر دبیر آن بودم.) سؤالاتِ بسیاری را در ذهن پسرم ایجاد کرده بود. در حقیقت، اوّلین شغلش را در نتیجه‌ی نقلِ قولی از کتاب «سودمند برای شما» انتخاب کرد!

من برای به سرانجام رساندن این سه ماه، کتاب‌های بسیاری خواندم، قدم زدم، در مواقع بیکاری فکر کردم، شاید تعجّب کند اگر بگویم، وقتی هیچ کاری برای انجام دادن ندارم، جریان پیوسته‌یی از پیام‌ها را از ضمیرِ ناخودآگاهم دریافت می‌کنم و همه اینها موضوعاتِ اصلیِ نوشته‌های مرا تشکیل می‌دهد. من به تماشای تلویزیون نمی‌نشینم و به انوع و اقسام مسابقه‌ها، بازی‌ها و ... نمی‌پردازم. من تمامیِ این تجارب و تفکّراتم را با پسرم در میان می‌گذاشتم. من به شما پیشنهاد نمی‌کنم که دقیقاً و عیناً آنچه را من انجام می‌دهم، به کار ببندید. هر پدر و پسری باید معادله‌ی مربوط به

خودشان را پیدا کنند. امّا خواندن کتاب‌های خوب عادتی‌ست که همیشه‌ی ایّام ارزشمند بوده و بسیار نیز مفید خواهد بود. عادت به کتابخوانی را به پسرتان تزریق کنید ـ از همان سال‌های نخستین.

پسر خود را تشویق نمایید تا پس از برگشتن شما از سر کار، به سراغ کیف شما برود و به جست‌وجو در محتویاتِ آن بپردازد. بکوشید همواره و هر روزه نکته‌یی جالب و یا موردی شگفت‌انگیز در آن وجود داشته باشد. به‌طور مثال، من در مورد خودم می‌توانم بگویم که **وی جی** عادت داشت نامه‌هایی را که من از دیگر تجّار دریافت کرده بودم و بخش نامه‌ها و نظراتِ جمعیِ افراد را که به صورتِ مکتوب در کیفم موجود بود بخواند. البته هر از چند گاهی نیز چیزی «جذّاب و خوشایند» از قبیل نوار کاست، هدایای تجاری، خودکار و ... را برای او به خانه می‌آوردم. این موارد، انگیزه‌های خوبی برای هر پسری خواهد بود و آنها را جلب می‌کند.



مـــا یک شـخص را بـه واسـطه‌ی اطـرافـیان و دوسـتانش می‌شناسیم. به خاطرِ پسرتان هم که شده دوسـتان خـوبی برای خود پیدا کنید. او را به ملاقات با دوسـتانِ خـودتان و گفت‌وگوهایی رودررو با آنها تشویق کنید. وقتی او مرتکبِ اشـتباهی مـــی‌شود، پـریشان نشـوید. دوسـتانِ شــما تصمیمگیری‌های درستِ شما را تأیید خواهند کـرد. پس از گـذشتِ انـدک زمـانی، پسـرتان نـیز چـنین خـواهـد کـرد.

گام ششم

# دوستان خوبی برای خود برگزینید

گام ششم

به خاطر پسرتان هم که شده، دوستان و همراهان خوبی برای خود بیابید... .
پسرِ شما از نزدیک شما را مشاهده می‌کند و دقیقاً رفتارتان را زیر ذرّه‌بین می‌گذارد - به طور آگاهانه و ناآگاهانه - او در مورد هر یک از دوستان شما نظر خاصّ خودش را خواهد داشت و فقط به مشاهداتِ خودش اطمینان خواهد کرد. به طور مثال: پسرِ من یکی از دوستان مرا - *دکتر زال تاراپوره* - از نزدیک مشاهده کرد و تواضع، شوخ‌طبعی، سختگیری در کار، سختکوشی و خندیدن به خود را از او آموخت. البته این نکته‌ی مهم را نیز به خاطر داشته باشید که، شما نمی‌توانید خویشاوندان و بستگانِ خود را انتخاب کنید، امّا می‌توانید دوستان خود را انتخاب کرده و برگزینید! و اینکه، لازم نیست صدها دوست داشته باشید، کمتر از ده، دوازده نفر از آنها کافی خواهد بود. پسرتان را با تمام دوستانِ خود رو به رو کنید و اجازه دهید که او قضاوتِ خود را در مورد آنها داشته باشد و به بررسیِ هر بُعد از ابعاد وجودیِ ایشان بپردازد. توجّه داشته باشید که اسفنج فوق‌العاده بزرگی در مغز و ذهن او وجود دارد، او شدیداً مشتاق جذب تجارتِ جدید است.



ممکن است پسرِ شما پس از رشد و رسیدن به بـلوغ و تبدیل شدن به مردی جوان، علایق و سلایقِ خود را نیز تغییر دهد: نشستن پشتِ ماشین‌های گرانقیمت و بـا سرعت راندن، پوشیدنِ لباس‌های پرزرق و برق؛ سعی کنید او را از مسائلِ منفی دور کنید. دقّت کنید، نوآور و خلّاق باشید، و تخیّلِ خـود را بـه کـار بگـیرید؛ چیزی را بـه او تحمیل نکرده و رهایش نیز نکـنید. ایـن کـار تـنها او را منزوی خواهد کرد. بعضی از اشتباهاتِ او را نادیده بگیرید!

گام هفتم

# از اشتباهات او چشم‌پوشی کنید

گام هفتم

خطاها بهترین معلّمین ما هستند! تا سه سال به پسرتان اجازه ندهید که به کار و تجارت شما بپیوندد و مشغول کار شود. پس از فارغ‌التّحصیلی سرمایه‌یی را در اختیار او قرار دهید. بگذارید تا بنابر فکر، اندیشه و استعداد خودش دست به کار شده و حرفه‌یی را پیش بگیرد. اگر نتیجه‌ی کار موفّقیّت‌آمیز باشد، او به یک قهرمان تبدیل خواهد شد، اگر هم با شکست مواجه شده باشد، متوجّه خواهد شد که کجای کارش اشتباه بوده و در آینده از آن اجتناب خواهد کرد.

اکثر پدران، پسرانشان را وارد شغل و تجارتِ خود می‌کنند و پسر هیچ‌گاه متوجّه نمی‌شود که دقیقاً سهم او و نقش او چیست. گرفتاری‌ها و مشکلاتِ پسر افزایش می‌یابد و او برای نشان دادن و مطرح کردن خودش هم که شده، لباس‌های پُر زرق و برق و جلوه‌گرانه خواهد پوشید، یا به هزینه‌های گزاف و گرانقیمت روی خواهد آورد. او احساس نمی‌کند که مَرد شده است. او احساس یک فرد بالغ و یک مرد بالغ را در درون خویش ندارد. وقتی لازم است که همه شما را به عنوان پدر او بشناسند، او متنفر است که دیگران او را پسر شما بخوانند و بنامند! امّا تعجّب‌آور نیست که

امروزه بسیاری از پسرها بر پدران خود تفوّق و برتری نمی‌یابند، در حالی که پدران در گذشته در بسیاری از موارد بر پدران خود تفوّق داشته‌اند؟ چرا اوضاع بدین‌گونه است؟ کمی بیندیشید! شاید شما بتوانید مسئولیت‌های بیشتری به پسرتان بدهید. در کار او دخالت نکنید. اجازه دهید از اشتباهاتِ خویشَ درس بگیرد.

پسرکم! عزیزم! برای یک تاجر موّفق بودن،
باید همیشه به خاطر داشته باشی که در بازی
با هیئت مدیره باید خود را بازنده کنی.



برنامه‌یی ترتیب دهید تا حدّاقل ماهی یک بار را به ورزش و تفریح با او اختصاص دهید، حتّا اگر بیشتر ترجیح می‌دهید با دوستانتان به ورزش بپردازید. بودنِ با دوستان را به تأخیر بیندازید، به وقتی که پسرتان بزرگ شده و از پیشِ شما رفته است. وقتتان را در اختیارِ پسرتان قرار دهید. فقط به فکرِ تأمینِ مالی او نباشید. اگر به گلف علاقه‌مندید، او را نیزبا خود ببرید. با او گلف‌بازی کنید. این ورزش را به او یاد بدهید. اجازه دهید او برنده شود. کم‌تر حرف بزنید و بیشتر به صحبت‌های اوگوش کنید. بگذارید حرف‌های دلش را با شما در میان بگذارد.

## گام هشتم | برای او وقت بگذارید | گام هشتم

بخشی از زمان خود را با او بگذرانید. اجازه دهید پسرتان احساس کند که نه تنها او را دوست دارید و به او عشق می‌ورزید، بلکه نگرانش هستید. عواطفِ خود را در درونِ خویش محبوس نکنید، آنها را ابراز کنید و عملاً به او نشان دهید. آیا شما آن برنامه‌ی تلویزیونی را که پدر خانواده همه چیز را برای پسرش تهیّه کرده بود، دیدید؟ ـ تلویزیون، دستگاه ضبط و پخشِ ویدئویی و کامپیوتر... همه چیز، بجز اینکه زمانی را به بودن با او اختصاص دهد؟ ـ پدر شدیداً مشغول پول درآوردن و ثروت‌اندوزی بود و تصوّر می‌کرد که این کار را به خاطر خانواده‌اش انجام می‌دهد. امّا حقیقت چیز دیگری بود؛ او همه اینها را برای سرگرمی و مشغولیاتِ خودش انجام می‌داد.

کمی به این نکته بیندیشید... پسرانِ پدرانِ فقیر، خیلی بیشتر از پسرانِ پدران ثروتمند، پدرانشان را دوست دارند و به آنها احترام می‌گذارند؛ به طور طبیعی، پسرانِ ثروتمند، لوس، بد عادت و خود خواه می‌شوند! وقتی پدری در حقِّ خانواده یا پسرش و یا هر شخصِ دیگری فداکاری می‌کند، پسر شاهد این ماجراست و هرگز آن را فراموش نخواهد کرد. در آخر و بنابر تجزیه و تحلیل‌های انجام شده، می‌توان گفت که، پدرانی که بیشتر برای پسرانشان از جان‌گذشتگی می‌کنند، بیشتر از سوی پسرانِ خود ارضا می‌شوند. یاد بگیرید که برای پسرتان فداکاری کنید و فقط به فکر تأمین مالیِ او نباشید.

این طور که من دریافته‌ام طرفداری از N.R.I
خیلی پرمنفعت‌تر از پرستشِ هندوستان است.



خودتان را به جای پسرتان بگذارید! هرگز انتظارِ قدردانی از سوی او را نداشته باشید و اگر هم او از شما سپاس‌گذاری کرد، با شگفت‌زدگی و شادی آن را بپذیرید. پسرِ شما فکر می‌کند هرچیزی که در اختیارش قرار می‌دهید «حقِّ نخست‌زادگی» اوست ـ چراکه از همان ابتدای تولّد مغزش شست‌وشو داده شده و این تفکّر به او القا شده است. هرکاری که شما انجام می‌دهید برای خوشبختی پسرتان است، همان کاری که پدرتان برای شما انجام داده است ـ این چرخه از زمانی که ما به یاد نمی‌آوریم وجود داشته و تا همیشه نیز ادامه پیدا خواهد کرد.

گام نهم

# خود را به جای پسرتان بگذارید

گام نهم

لطفاً اشتباه نکنید! وقتی پسرِ شما مصرّانه یک موتورِ هوندا از شما می‌خواهد، بر او خشمگین نشوید و سرزنشش نکنید. جوانیِ خود را به یاد نمی آورید؟ بیندیشید. زمانی را به خاطر بیاورید که پدرتان برای شما دوچرخه خرید و چه‌قدر خوشحال بودید؟! خود را به جای پسرتان بگذارید. او تصوّر می‌کند، شما بزرگ‌ترین تاجرِ دنیا بوده و آن‌قدر ثروتمند هستید که استطاعت خرید بهترین‌ها را داشته باشید!

با او صحبت کنید، برایش توضیح دهید و متقاعدش نمایید که گذشته‌ها گذشته و دیگر از بازارهای فروش آن روزگاران خبری نیست. هر چند که شاید او هرگز درک نکند، مدل ماروتیِ هشتصد برای ماشین خانواده مناسب و کافی‌ست. به طور مثال، من از پدرم توقّع داشتم که برایم دوچرخه بخرد و انتظارم هم برآورده شد. پسرم توقّع داشت برایش فلان ماشین گرانقیمت بخرم، امّا خواسته‌اش هرگز به اجرا در نیامد! من برای پسرم توضیح دادم و متقاعدش کردم که داشتن یک ماشین گرانقیمت در دانشگاه وسوسه‌یی بیش نیست. بهتر است کمی صبر کند، دانشکده‌اش را به پایان برساند و به سراغ چیزی بهتر از آن برود؟ او به اندازه‌ی کافی عاقل

بود که «امروزش» را فدای «فردایش» کند و نتیجه نیز این بود که، او امروز صاحب یک ماشین برتر از آن قبلی در «امریکا» ست.

پسرتان و موقعیّتش را در حال حاضر، با خودتان و شرایطتان در ربع قرن پیش و زمانی که همسنّ او بودید، مقایسه نکنید. همه چیز تغییر کرده است. شما در نتیجه‌ی محیط اجتماعیِ خود از پدرتان واهمه داشتید و به اواحترام خاصّی می‌گذاشتید؛ هیچ دلایلی هم وجود نداشت، شما بدون هیچ سؤالی آن را می‌پذیرفتید.

به خاطر داشته باشید که، پسرتان محصول محیط امروز است، حاصل «انفجار ارتباطات»، دلیل، منطق و عقل. امروزه، پسرِ شما خیلی بیشتر از وقتی که شما درگیرِ ارزش‌های اجتماعیِ آن زمان بودید، دچار گمگشتگی شده است. شکیبا باشید وبا او مدارا کنید. او بسیار باهوش است. او در بیست و پنج سالگی از چنان دانش وسیعی برخوردار است که شما در پنجاه سالگی هنوز به آن دست نیافته بوده‌اید!

ما همه زندگیمان را در جیلبیس Jalebis و لادوس Ladoos گذراندیم تا هزینه‌ی تحصیلاتِ عالیه‌ی پسرمان در امریکا را تهیه کنیم. وحالا او می‌خواهد مغازه‌ی ما را به همبرگرفروشی تبدیل کند!



اگر می‌خواهید پدر و مادرِ خوبی باشید، باید قبل از هرچیز خود راجای پسرتان بگذارید، و بعد هم، این نکته را درک کنید که کودکِ شما احساساتی دارد و نیازمندِ استقلال است، و سوم اینکه، شما باید بدونِ هیچ چشم‌داشتی نیازهای او را مرتفع کنید.

اگر او بعضی کارهای احمقانه را انجام می‌دهد، با استانداردهای خـود در مورد آنها قضاوت نکنید. به اندازه‌ی کافی حکیمانه رفتار کنید و خود را به جای او بگذارید. قبل از اینکه راجع به او قضاوت کنید، نُه گام را در جهتِ او بردارید. بخشی از زمانتان را با او، دوسـتانش، اشـخاص کـوچک‌تر یـا بزرگ‌تر از او بگذرانید و امیدوار باشید؛ امید به بهترین‌ها! هفتاد درصد از تلاشتان را به کار بندید، ان‌شاءالله چنین شود.

فکر کنید، بنویسید، تایپ کنید، دوباره
از اوّل شروع کنید! فکر کنید، بنویسید...



بله، نوشتنِ نامه برای پسرتان کارِ بسیار دشواری‌ست. امّا مطمئناً شما می‌توانید سالی یک‌بار مبادرت به انجامِ این کار کنید. باور کنید که این عمل بی‌نهایت سودمند خواهد بود.

# بخش دوم



# نامه‌هایی از پدرها به پسرها

سال‌ها تجربه به من آموخته است که نوشتن نامه به پسرتان، روش خوبی برای انتقال ارزش‌هایتان به اوست. وقتی شما می‌نویسید، می‌توانید بر افکارتان تمرکز کنید و آنچه را که قصد گفتنش را دارید، بگویید - نه آنچه را که اصلاً نمی‌خواسته‌اید، بگویید.

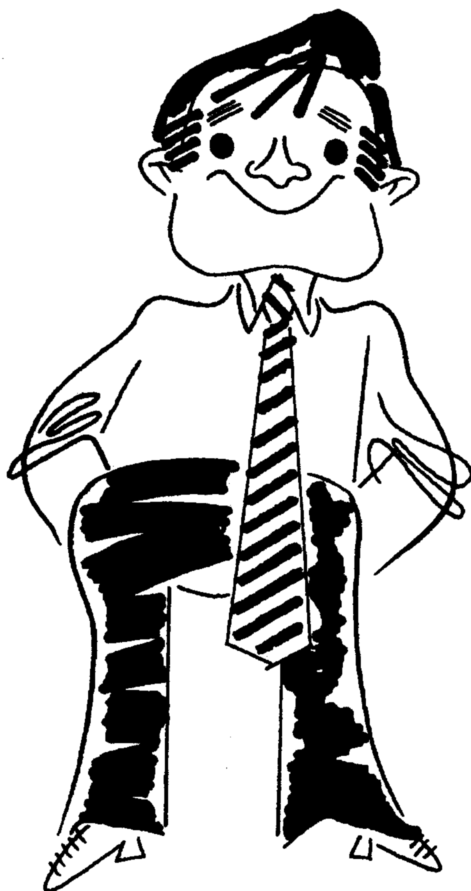
ما می‌توانیم ساعت‌ها راجع به این قضیه حرف بزنیم. امّا من فکر می‌کنم منظورم را به خوبی رسانده‌ام و آن اینکه، چرا حال که می‌توانید آنچه را می‌خواهید بیان کنید، از طریق نامه بگویید، خودکارتان را برندارید و برای پسرتان نامه ننویسید؟! هیچ نیازی نیست که حرف‌های شما منبع خاصی داشته باشد. هیچ ضرورتی ندارد که از واژگانِ فنّی و دستوری صحیح استفاده کنید. شما می‌توانید به هر زبانی برای او بنویسید ـ انگلیسی، هندی و... ـ یا آنچه را که فکر می‌کنید می‌خواهید به او بگویید، از هر جایی می‌توانید، کپی کنید. همچنین، شما می‌توانید از حرف‌های «متخصّصین و

کارشناسان» استفاده کرده و در نامه‌های خود به او بنویسید - هر چیزی را که می‌خواهید بگویید، امّا به علّتِ کمبود اطّلاعات و کوچک بودن دایره‌ی لغات، قادر به بیان آن نیستید.

حتّا وقتی می‌خواهید سخن تندی بگویید و به نوعی او را تنبیه کنید، از نوشتن کمک بگیرید، فراموش نکنید که بسیاری از پدران به خاطر آنچه که در هنگام عصبانیت و خشم به پسرانشان گفته‌اند، آنها را از دست داده‌اند.

آنچه را که می‌خواهید بگویید، بگویید ـ آنچه که متقابلاً ارتباطی سودمند و بلند مدّت را به وجود خواهد آورد. برای گفتن آن هر چه‌قدر که لازم است، زمان بگذارید. در مورد آن بیندیشید، بنویسید و بازنویسی کنید، نوشته‌های خود را به همسر و دوستانتان و کسانی که قبولشان دارید و برایشان احترام قایلید، نشان دهید.

من معتقد نیستم که شما باید هر هفته، هر ماه و یا هر سه ماه یک بار برای پسرتان نامه بنویسید؛ شما می‌توانید حتّا سالی یک مرتبه با او نامه‌نگاری کنید. هیچ اهمّیتی ندارد که شما چه بگویید ـ امّا حرف‌های خود را پس از تفکّر عمیق، صحبتِ بسیار مطمئن باشید پس از مشاهده‌ی نوشته‌های خود برای پسرتان و دیدن نتایج آن، شگفت‌زده و حتّا متحیّر خواهید شد.



به پسرتان... ارزش‌ها و هنجارهای زندگی را آموزش دهید.

گام اوّل

# به پسرم آموزش بدهید که...

گام اوّل

از آبراهام لینکلن [Abraham Lincoln]

*آبراهام لینکلن* نامه‌یی به معلّم پسرش نوشت. در طول زمان هیچ تغییری در این امر حاصل نشده است. من هم طبق عادت به معلّمان پسرم نامه می‌نوشتم. البتّه نه به همان قدرت و شکوه‌نامه‌های *لینکلن*، امّا یقیناً مرا به معلّم‌ها و پسرم نزدیک‌تر می‌کرد و نشان دهنده‌ی توجّه من به پسرم و نگرانی‌ام در مورد او بود. من قویّاً به شما پیشنهاد می‌کنم که به این کار مبادرت ورزید.

در این جا قطعه‌یی از نامه‌ی *لینکلن* را ذکر می‌کنیم:

... او باید یاد بگیرد و می‌دانم او یاد خواهد گرفت که همیشه حق با مردان نیست و همیشه آنها نیستند که درست می‌گویند. امّا این را هم به او آموزش دهید که در مقابل هر آدم پَست و رذل، یک قهرمان وجود دارد؛ در برابر هر سیاستگذار خودخواهی، یک رهبر مردمی حضور دارد. به او یاد بدهید که در مقابل هر دشمنی، یک دوست وجود دارد. می‌دانم که این امر، به زمان احتیاج دارد، امّا اگر می‌توانید به او آموزش دهید که ارزش یک دلار که دسترنج خود شخص باشد خیلی بیشتر از پنج دلاری‌ست که بدون

زحمت به دست آورده باشد! به او یاد دهید و از او بخواهید تا باختن و لذّتِ برنده شدن را یاد بگیرد. او را از حسادت و رشک‌ورزی برحذر دارید و اگر می‌توانید، سرّ آرام خندیدن را به او آموزش دهید. بگذارید به سرعت درک کند که کنار گذاشتن دروغ و تهدید و آزار، آسان‌ترین کار است. اگر می‌توانید مطالب شگفت انگیز کتاب‌ها را به او آموزش دهید، امّا این فرصت را هم در اختیار او قرار دهید که به راز جاودانه‌ی پرندگان در آسمان، زنبورها در خورشید و گُل‌ها در تپّه‌های سرسبز بیندیشد و تفکّر کند.

در مدرسه به او یاد دهید که شکست خوردن، خیلی آبرومندانه‌تر از فریب دادنِ دیگران است. به او آموزش دهید که به عقاید خودش ایمان داشته باشد، حتّا اگر همه بگویند که ایده‌های او نادرست هستند. به او بیاموزید، با افرادی که به ملایمت رفتار می‌کنند، برخوردی آرام و لطیف داشته باشد و با اشخاص خشن با خشونت برخورد کند. بکوشید این قدرت را به پسرم منتقل کنید که بی‌جهت دنباله رو جماعتی نشود. به او یاد بدهید که به حرف‌های همه گوش دهد و سخنان همه را بشنود، امّا تمام شنیده‌های خود را ارزیابی کند، صحّت و سقم آنها را بررسی کرده و تنها بهترین، پسندیده‌ترین و شناخته شده ترینشان را به گوش گیرد.

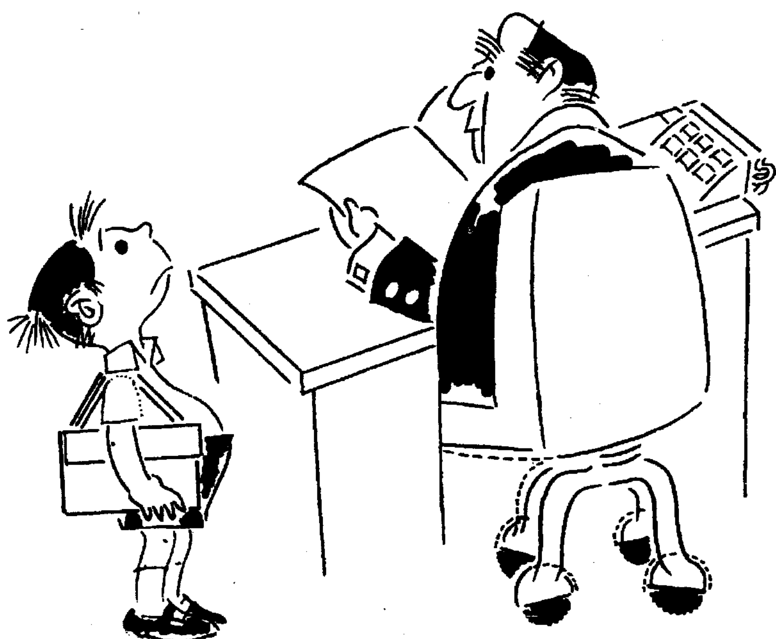


همیشه به او یاد دهید ایمانی محکم و والا به بشر داشته باشد.

اگر می‌توانید به او یاد دهید که چه‌طور در هنگام ناراحتی بخندد. به او بیاموزید، اشک ریختن اصلاً خجالت و شرمساری ندارد. بـه او آمـوزش دهید که بدگمان‌ها و عیبجویان را استهزا کند و گوش به زنگ خطر شیرینی و ملاحتِ بیش از حد نیز باشد. به او یاد دهید، نیرو، دانایی و ذهنش را به بالاترین قیمت بفروشد، امّا هرگز بر قلب وروحش قیمت نگذارد و آن را به هیچ بهایی نفروشد. به او بیاموزید، گوش‌هایش را ببندد و اصلاً نشنود، واگر دیگران کارهای او را اشتباهی مضحک می‌خوانند، امّا خودش با این امر موافق نیست، بایستد و بجنگد.

با ملاطفت به او آموزش دهید، امّا نه آن‌قدر هم ناز پرورده‌اش کنید که آموزش هیچ تأثیری بر او نداشته باشد! اجازه دهید او شجاعتِ ناشکیبایی را داشته باشد. بگذارید او صبر شجاع بودن را داشته باشد. به او یاد دهید که همیشه ایمانی متعالی به بشر داشته باشد.

تقاضاهای من بسیار زیـاد هسـتند، امّـا بـبینید کـه کـدام یک از آنـها را می‌توانید انجام دهید. پسرِ من پسر خیلی خوبی‌ست.



من تو را از بسیاری از کارها منع کرده‌ام.

من بارها تو را سخت سرزنش کرده‌ام...

من توقّعاتِ بیش از حدّی از تو داشته‌ام.

گام دوم

# پدر فراموش می‌کند

گام دوم

از دبلیو. لیوینگستون لارند [W. Livingstone Larned]

لارند [Larned] چنان نامه‌ی «جاودانی» به پسرش نوشت که میلیون‌ها نسخه از آن به چاپ رسیده است. در این‌جا قسمتی از آن را برای شما ذکر می‌کنیم:

گوش کن پسرم! الآن که دارم این حرف‌ها را می‌زنم، تو درخواب هستی. دست‌های کوچکت را به زیر گونه‌ات گذاشته‌یی و حلقه‌های زرد موهایت، پیشانیِ نمناکت را مرطوب‌تر کرده است. من تنها و یواشکی به اتاق تو آمده‌ام. درست چند دقیقه قبل، وقتی در کتابخانه مشغول خواندن مقاله‌ام شدم، موج خاموشی با سرعت از ذهنم گذشت و بر من چیره شد و من در حالی که شدیداً احساس گناه می‌کردم، ناگهان به بالین تو آمدم.

پسرم! من به چنین چیزهایی می‌اندیشیدم که تو را از بسیاری از کارها منع کرده بودم. وقتی تو در حال لباس پوشیدن و آماده شدن برای رفتن به مدرسه بودی، سرزنشت کردم؛ چون به جای اینکه صورتت را خوب خشک کنی، فقط حوله را آهسته به صورتت می‌زدی. تو را به خاطر تمیز نکردن کفش‌هایت، توبیخ کردم. وقتی بعضی از وسایلت را کف اتاق

پرتاب کردی، با عصبانیت بر سرت فریاد کشیدم.

هنگام صرف صبحانه، من شاهد خطاهای بسیاری از سوی تو بودم. تو بعضی چیزها را ریختی. غذایت را نجویده قورت دادی. آرنج دستانت را روی میز گذاشتی. کَره را با ضخامتِ بسیار روی نان خود مالیدی و به محض اینکه تو بازی می‌کردی و من هم مهیّای سوارِ شدن بر قطار بودم، تو برگشتی و در حالی که برایم دست تکان می‌دادی، گفتی: «خداحافظ پدر!» و من همان‌طور که اخم کرده بودم، در جواب گفتم: «صاف بایست، شانه‌هایت را عقب نگه دار!»

بعد از ظهر دوباره همه چیز از نو شروع شد. به محض اینکه وارد جاده‌ی اصلی شدم، ناگهان پنهانی تو را دیدم! روی زانوهایت خم شده بودی و مهره بازی می‌کردی. جوراب‌های ساق بلندت سوراخ شده بود. تصوّر کن همه این کارها از یک پدر سرزده باشد!

کمی پس از آن را به خاطر می‌آوری؟ وقتی من در کتابخانه مشغول مطالعه بودم و تو با ترس و خجالت و با نگاهی شکست‌خورده و آسیب‌دیده در چشم‌هایت، وارد کتابخانه شدی، در حالی که صبرِ من تمام شده بود و اعتراض داشتم که چرا مانع من در بررسیِ مقاله‌ام شده‌ای، تو با تردید و درنگ و با ترسی که از چشم‌هایت می‌بارید، در آستانه‌ی در ظاهر شدی و من با خشونت پرسیدم: «چه می‌خواهی؟»



قلبِ کوچکِ تو به بزرگی طلوعِ آفتاب بر فرازِ تپّه‌ها بود.



لطفاً از فرزندانتان انتقاد نکرده و آنها را دچار بحران نکنید. خواندنِ این نامه شدیداً مرا تحریک کرد و من بارها آن را ارزیابی کردم. تأثیرِ این برنامه بر امتحاناتِ پسرم نیز بسیار تعجّب‌آور بود. او قبلاً کارت‌های زرد، آبی و قرمز می‌گرفت؛ امّا پس از آن، با گذشتِ سه ماه، تا حدِّ سه امتیاز ارتقا یافته بود!

تو هیچ نگفتی، امّا با شیرجه‌یی طوفانی و سریع به سوی من آمدی، بازوانت را دور گردن من حلقه کردی و مرا بوسیدی! دستان کوچکت را با چنان محبّتی که خداوند در قلب تو شکوفا کرده بود، بر من می‌فشردی و هیچ بی‌توجّهی و غفلتی نمی‌توانست آن را از بین ببرد. و سپس تا به خودم آمدم، تو رفته بودی، صدای پاهایت می‌آمد که تِپ تِپ از پلّه‌ها بالا می‌روی و دور می‌شوی!

بله پسرم! درست کمی بعد از آن بود که صفحاتِ کاغذ از دستم رها شد و ترسی وحشتناک و بیمارگونه سراسرِ وجودم را فراگرفت. چه شده بود؟ چه اتّفاقی در من در حال رخ دادن بود؟ من متوجّه اشتباه خود شده بودم و نارضایتی‌ام را ابراز کرده بودم - این پاداش من به تو بود که پسرِ خوب من بوده‌ای. رفتارِ من بدین معنا نبود که تو را دوست نمی‌داشتم؛ بلکه فقط به این خاطر بود که من انتظار بیش از حدّی از کودکم داشتم و توانایی‌ها و ظرفیت‌هایت را با مقیاس‌های گذشته وایّام کودکی و جوانیِ خودم می‌سنجیدم. توقّع من از تو بیش از اندازه بود.

البته صفاتِ خوب و پسندیده و معقول بسیاری در شخصیتِ تو وجود داشت. قلب کوچک تو به بزرگیِ طلوع آفتاب، برفراز تپّه‌های گسترده بود. حرکاتِ بی‌اختیار و تکانه‌های غیرارادیِ تو در دویدن، بوسیدن و شب به خیر گفتنت به من، این مسئله را نشان می‌داد. امشب هیچ چیزی برایم اهمّیت ندارد. پسرم! من در تاریکی و ظلمتِ شب به بالین تو آمده‌ام و کنارت زانو زده‌ام، در حالی که شرمگین و خجل هستم!

حرف‌های شبانه‌ام تنها جبران عاجزانه‌یی برای رفتار و کردارم با توست! می‌دانم اگر در بیداری اینها را به تو می‌گفتم، اصلاً درک نمی‌کردی.

امّا فردا یک پدر واقعی برای تو خواهم بود! من با تو دوست خواهم شد - یک هم اتاقی - با ناراحتی‌هایت غمگین می‌شوم و با شادی‌ات شاد! وقتی کلمات حاکی از بی‌صبری و ناشکیبایی بخواهد بر زبانم جاری شود، زبانم را گاز خواهم گرفت! دیگر مواظب گفتارم خواهم بود و آن نوعی عبادت می‌دانم: «او فقط یک پسر است - یک پسر بچّه!»

متأسّفم که از همان اوّل تو را همچون یک مرد و یک فرد بالغ مجسّم کرده‌ام. پسرم هنوز وقتی تو را می‌بینم که در تختخوابت دراز کشیده‌ای، تو را یک بچّه می‌بینم. تو تا دیروز در آغوش مادرت بودی و سرت بر روی شانه‌های او بود! من توقّعاتِ بیش از حدّی از تو داشته‌ام، واقعاً بیش از حد!

گام سوم

# پسری به من بده که...

گام سوم

از جنرال داگلاس مک آرتور [Douglas Mc Arthur]

*جنرال داگلاس مک آرتور* این جملات را به دیوار اتاقش چسبانده بود:

«پروردگارا! پسری به من بده که آن‌قدر قوی باشد تا هنگام ترس توان رویارویی با خودش را داشته باشد؛ فرزندی که به شکستی راستین افتخار کند و سخت و نرمی ناپذیر باشد، و در پیروزی نیز متواضع و نجیب.

خداوندا! او را به سوی جاده‌ی راحتی و آسایش سوق نده، بلکه به سمتِ سختی‌ها، مشکلات و چالش رهنمونش کن.

بگذار یاد بگیرد که چه طور در مقابل طوفان‌ها بایستد؛ بگذار بیاموزد که باید با آنهایی که شکست خورده اند، همدردی کرده و با شفقت با ایشان رفتار کند.

پسری به من بده با قلبی پاک؛ با اهداف بلند در سر... کسی که هرگز گذشته را فراموش نمی کند، و البته در صدد دستیابی به آینده است.

به او تواضع و فروتنی بده، طوری که همواره سادگی، عظمتِ واقعی، ذهن باز، حکمتِ حقیقی و حلم و قدرتِ راستین را به خاطر داشته باشد!

سپس، من به عنوان پدر او به خود جرئت می‌دهم که بگویم: زندگی را به بطالت نگذرانده‌ام!»

گام چهارم | # راهکارهای شغلی | گام چهارم

از جی. جیلارد ماریوت [J. Willard Marriot]

وقتی در مقابل آیینه احساسی، چون *راجا داشرات* [Raja Dashrath] به شما دست می‌دهد و به تاجگذاریِ شاهزاده‌تان می‌اندیشید، شاید دوست داشته باشید نامه‌یی برای پسرتان بنویسید تا بلکه او بتواند در انجام وظایفش بهتر از شما عمل کند. من قصد دارم نامه‌یی از جی. **ویلارد ماریوت** «مؤسّس هتل‌های زنجیره‌ای ماریوت در امریکا» به پسرش را مجدّداً چاپ کنم. وقتی او از پسرش می‌خواست پُستِ پدر را به عهده بگیرد و جانشین او شود. به نظر من این ایده‌ها درهر جایی قابل اجرا وعمل هستند... هر وقت که شما قصد کناره گیری از کار و بازنشسته کردن خود را داشته باشید:

«بیلِ عزیزم! من عمیقاً به تو افتخار می‌کنم . سال‌های آمادگی، کار و مطالعه‌ی تو، این نتایج درخشان را نشان داده‌اند. یک مدیر باید شخصیت داشته و در همه چیز نمونه و مثال زدنی باشد. این بزرگ‌ترین تأثیری‌ست که می‌تواند بر دیگران بگذارد و تو از این بابت، قابل تحسین هستی! تو به خاطر اینکه پسر من بوده‌ای، به این جایگاه نرسیده‌ای و چشم به منافع آن

ندوخته‌ای. تو تواضع خود را حفظ خواهی کرد.

تو ثابت کرده‌ای که توان مدیریتِ افراد را داری و می‌توانی آنها را به کار و فعّالیت برای خود واداری. تو یک قدم جلو هستی - کارهای فکریِ تو این را نشان می‌دهد - تو حتّا صبورتر شده و بیشتر مردم را درک می‌کنی؛ تو بالغ شده‌ای.

این، کاری عادی نیست که پدری یک پسرِ توانمند داشته باشد و بتواند پا در جای پدرش بگذارد و خودش را با شرایط موجود وفق دهد و همه چیز را به عهده بگیرد. عهده‌دار بودن سِمَت مدیرعامل، حرفه‌یی که زندگی و حیاتِ حدوداً سی هزار نفر به این شغل بستگی دارد، مسئولیتِ سنگین و رعب‌انگیزی‌ست، ولی من کاملاً اطمینان دارم که تو گروهی را تشکیل خواهی داد که موفّقیّت مستمرّ این حرفه را تضمین خواهند کرد، تجارتی که متولّیان فوق‌العاده‌ی آن با سال‌ها تلاش و زحمت و فداکاری، آن را به وجود آورده‌اند. من در ادامه چندین راهکار را نوشته‌ام که همگی حاصل تجربیات من هستند و امیدوارم که توانسته باشم، در نهایتِ صمیمت آنها را با پسر عزیزم در میان گذاشته و حدّاقل یکی از آنها را به کار گرفته باشم!

**با تقدیم عشق و بهترین آرزوها**

**ارادتمند تو،**

**پدر**

راهکارهای شغلیِ *بیل* بر صفحاتِ جداگانه‌یی نوشته شده بود. در این میان، پانزده شماره به چشم می‌خورد:

۱. از لحاظ جسمی، تناسبِ خود را حفظ کن، و از نظر روحی، ذهنی و معنوی هم قوی باش!
۲. نگهبانِ عادت‌های خود باش، عاداتِ بد و ناپسند تو را از بین خواهد برد.
۳. در گیرودار با مشکلات و موانع به خداوند پناه ببر!
۴. همیشه مطالعه داشته باش و از اصول مدیریتِ حرفه‌ای پیروی کن و آنها را به صورتِ منطقی و عملی در سازمانِ خود به کار ببند!
۵. همه مردم عالی و درجه یک هستند. در پیشرفت، وفاداری، علایق و سلایق و روح تیمی. بکوش مدیریتت در تمام این موارد، زبانزد باشد.این اوّلین مسئولیتِ توست.
۶. تصمیمات: مردان با تصمیمگیری و اعطای مسئولیت به آنها رشد کرده و بزرگ می‌شوند. کاملاً و به وضوح مشخّص کن که هر مدیری مسئول اخذ چه تصمیم یا تصمیماتی‌ست و اتّخاذ کردن چه تصمیم‌هایی را به خودت اختصاص داده‌ای.
۷. انتقاد: از افراد انتقاد مکن، امّا با مشورت با ناظر (یا هر کسی که برای این کار تعیین شده است) کیفیتِ کارشان را ارزیابی کن. این نکته را به خاطر داشته باش که، هر چیزی راجع به کسی بگویی، ممکن است به گوش آنها برسد. تنها بعضی اسرار هستند که سر به مُهر باقی می‌مانند.
۸. صفاتِ خوب افراد را ببین و درک کن، تلاش کن این ویژگی‌های مثبت افزایش یابد.

۹. بی‌کفایتی: اگر یکی از کارمندان از انجام کاری ناتوان است، کاری را به او اختصاص بده که بتواند از پس آن برآید یا اینکه از همین حال کنار بکش و وقت را از دست نده.

۱۰. برای وقتِ خود، ارزش قایل باش و آن را مدیریت کن.

الف) مکالمات را کوتاه، مختصر و مفید کن!

ب) برای هر دقیقه از ساعاتِ کار، اهمّیت قایل شو!

ج) ساعاتِ کمتری کار کن. برخی از ما نصف زمانمان را تلف می‌کنیم.

۱۱. نمایندگانی را از سوی خودت اعزام کن و مسئولیتِ نتایج به دست آمده را به آنها محوّل نما.

۱۲. جزئیات:

الف) اجازه بده تا کادر اداری به سر و سامان دادنِ امور بپردازند.

ب) انرژیِ خود را برای برنامه‌ریزی، تفکّر، کار با مدیرانِ ادارات و ترویج و ترقّیِ ایده‌های نو ذخیره کرده و به هدر نده.

ج) کاری را که دیگری می‌تواند برای تو انجام دهد، خودت انجام نده.

۱۳. ایده‌ها و رقابت:

الف) ایده‌ها حرف را زنده نگه می‌دارد.

ب) از طرح‌ها، برنامه‌ها و اعمال رقبای خود آگاه باش!

ج) تمام مدیران را به اندیشه راجع به شیوه‌های بهتر تشویق کن و پیشنهاداتی ارائه کن که به پیشرفت تجارت کمک کند.

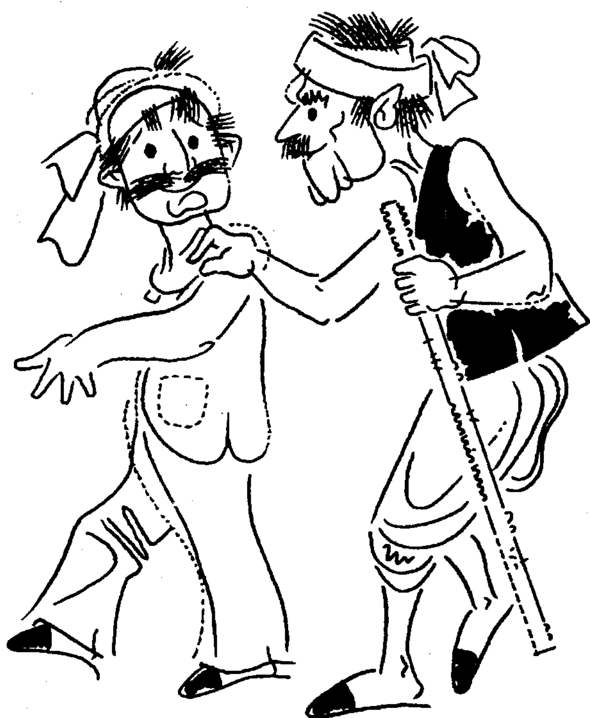
د) زمان و پول کافی‌یی صرف تحقیق و پیشرفت کن.

۱۴. هرگز سعی نکن کار کارمندی را برایش انجام دهی - مشورت کن و پیشنهاد بده.

۱۵. واقعی بیندیش و شوخ‌طبعی را هم حفظ کن.
۱۶. کاری کن که تجارت برای خودت و دیگران شادی آور و سرگرم‌کننده باشد.

با کسب اجازه از «ماریوت» اثر *روبرت اُبرین* [Robert OBrien]

امّا پیشنهاد: مجموعه‌یی از این نامه‌های خود را که راه را به شما نشان داده‌اند، تهیّه کنید. هر چند وقت یک بار به این کار اقدام کنید. آن را به بعد موکول نکنید!



پسران، ثروتِ مردانِ فقیر هستند. ارتباطِ پدر ـ پسر در میانِ خانواده‌های ساده و معمولی و از طبقاتِ پایین بسیار نزدیک‌تر و صمیمی‌تر است. هرچه پدر بیشتر برای پسرش «جان‌فشانی» کند و «خطرات» را به خاطرِ او بپذیرد، نتایجِ بهتری کسب خواهد کرد و علاقه‌ی شدیدتری هم بینِ ایشان به وجود خواهد آمد. دقتِ خود را در اختیارِ پسرتان قرار دهید، نه اینکه فقط برای او پول روی پول بگذارید.

# بخش سوم

# افکار آزموده شده

از شابری که بر [Shabri Ke ber]

یک تصویر برابر است با ده هزار کلمه و یک فیلم کارتونی حتّا کلماتی بیش از این را در خود دارد. تصاویر واقعاً حرف می‌زنند. من در این جا مجموعه‌یی از افکار و اندیشه‌های مورد علاقه‌ام را که در طیِّ سال‌ها جمع‌آوری کرده‌ام، به شما تقدیم می‌کنم.

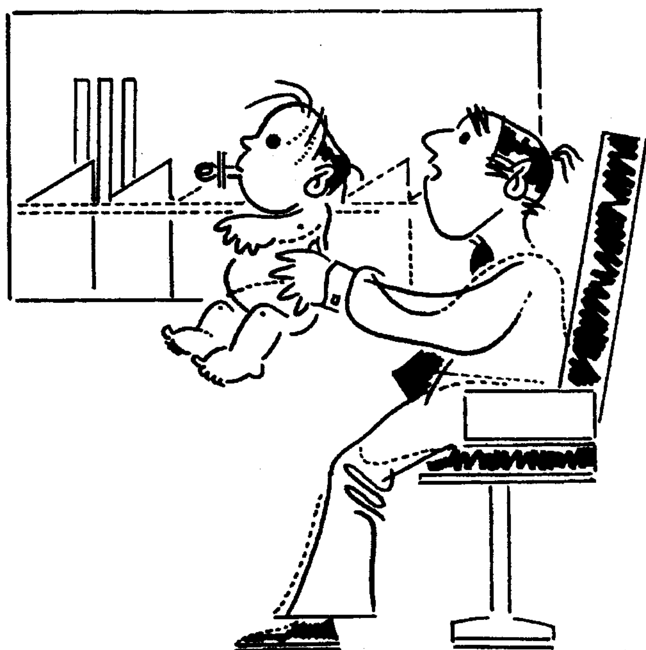
باید به عرض شما برسانم که من بسیاری از این موارد را در تربیت پسرِ خودم آزموده‌ام. حالا قصد دارم، این میراث را به پسرم تحویل دهم تا او هم در پرورشِ پسرش به کار گیرد. همچنین، بعضی از این افکار، نتیجه‌ی مشاهدات و مطالعاتِ من روی این موضوع است. تربیت و بزرگ کردن یک پسر بچّه، کار واقعاً دشواری‌ست. امّا مشکل این جاست که ما اکثر اوقات تمایل داریم، آسان‌ترین راه را پیش بگیریم. اگر چنین نبود، الگوی بخشِ اشخاصِ خیلی مهم، در جریان سناریو توسعه پیدا نکرده بود.

بـه مـحصولاتِ شـرکتِ «یـاماها» [Yamaha] و «مـاروتی» [Maruti] در جاده‌ها نگـاه کـنید. از پـنج هـتل درجـه یک دیـدن نـمایید. عـاداتِ بـد و ناشایست و تکبّر و حماقت، در میان افراد جوان دیده می‌شود - آنچه کـه شما هیچ محدودیتی در آن مشاهده نخواهید کرد!

من شیرهای غرّان بسیاری را دیـده‌ام کـه در مـواجـهه بـا پسـرانشـان، مخصوصاً زمانی که پسرها پدرانشان را مأیوس کرده‌اند، به موش‌هایی رام تبدیل شده‌انـد. امّـا مسـئله ایـن‌جاست کـه مـا پسـری، مـانند *راما* [Rama] می‌خواهـیم یـا فـرزندی شـبیه *داریودهانا* [ Duryodhana] ایـن تـلاش‌های ماست که در خاتمه معیّن می‌کند، فرزند ما همچون کدام یک باشد.

مطالبی کـه در صـفحاتِ بـعدی آمـده است، تـنها بـه خـاطر تـلنگر و راه‌اندازیِ تفکّر شماست. این لیست اصلاً کـامل نـبوده و هـمه مـطالب و جزئیات را هم شامل نمی‌شود. این امر، مانند یک مسافرت است، نه مقصد. به هرحال، موفّق باشید.

ببین پسرم! یک روز همه اینها به تو تعلّق پیدا خواهد کرد؛ اینها نتیجه‌ی زحماتِ من است که به تو ارث خواهد رسید.



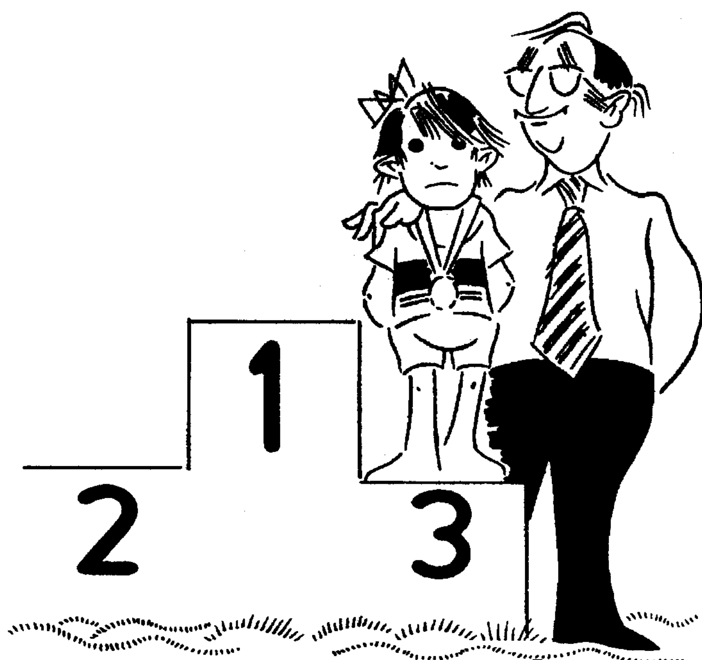
یک تجارتِ خانوادگی موفّق می‌تواند از نسلی به نسلِ دیگر ادامه پیدا کند؛ البته با حضورِ وارثینی کاردان.




ای پسرِ شیطان! تو فقط ۸۵٪ از نمراتِ پایانِ ترم را به دست آورده‌ای! با چنین نمراتِ پایینی، هرگز شرایطِ ورود به دانشگاهِ هاروارد را کسب نخواهی کرد!

□

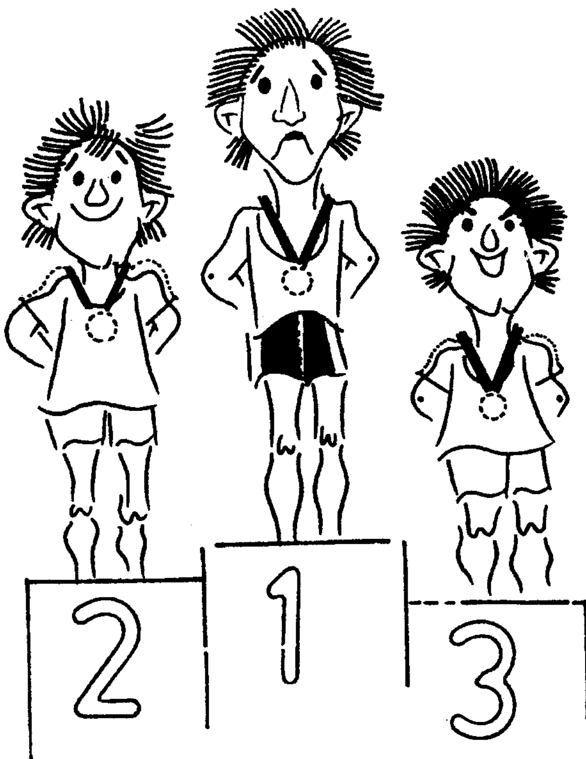
**هرگز توقّع نداشته باشید پسرتان غیرِممکن را ممکن کند. و بالاخره اینکه، سنگینیِ انتظارات و توقّعاتِ غیرِواقع‌گرایانه‌ی خود را بر دوشِ او نیندازید.**




**برنده شدن مهم نیست؛ مهم این است**
**که‌پسرِ شما در مسابقه شرکت کند.**

□

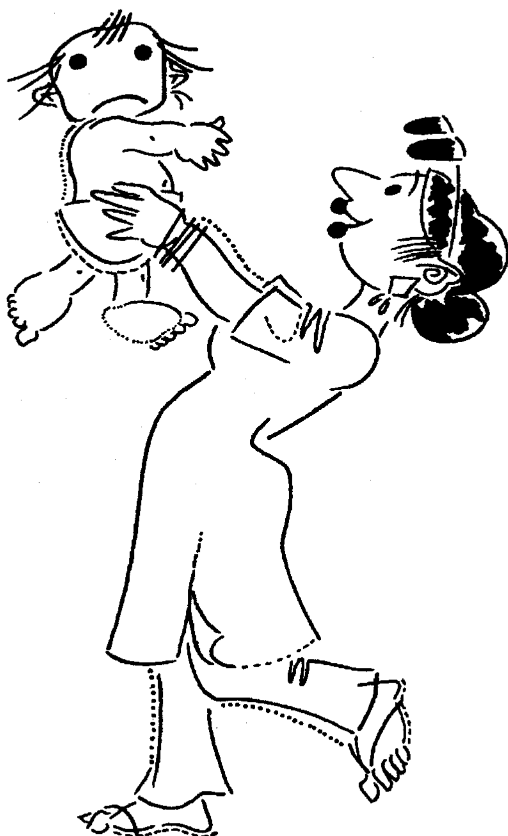
**یک لبخند، کلمه‌ی محبّت‌آمیز، و یا تشویقی**
**ازسوی شما، می‌تواند تنها تفاوتِ بینِ**
**برنده‌شدن و بازنده بودنِ پسرتان باشد.**




وقتی پسر شما مقام ۲ یا ۳ را کسب می‌کند، باید سخت تلاش کند. امّا وقتی سکّوی اوّل را از آنِ خود می‌کند، باید نهایتِ کوششِ خود را کرده و تلاشی حتّا بیشتر از نفرِ ۲ یا ۳ هم داشته باشد.

□

همان‌طور که یک مربّی برای تربیتِ ورزشکاری درجه یک سخت تلاش می‌کند، شما نیز در تربیتِ پسرتان کوشا باشید.



یک پسر باید در فاصله‌ی تولّد تا هشت سالگی چهار مفهوم را درک کند: ۱) عشق ۲) انضباط ۳) احترام و ۴) تطبیق دادنِ خود با شرایط. اگر ما بتوانیم این نکات را در ۱۰۰ ماهه‌ی اوّل به او آموزش دهیم، می‌توانیم امیدوار باشیم که در آینده مسائلِ بزرگ‌تر و کارهای شگفت‌انگیزتری را یاد بگیرد.

پدر! برایم مهم نیست پول توجیبی‌ام به روپیه باشد؛ امّا ترجیح میدهم حقوقِ ماهیانه‌ام به دلارِ آمریکا، سودِ سهام‌هایم به فرانکِ سوئیس و اضافه حقوق و فوق‌العاده‌ام به ینِ ژاپن باشد.

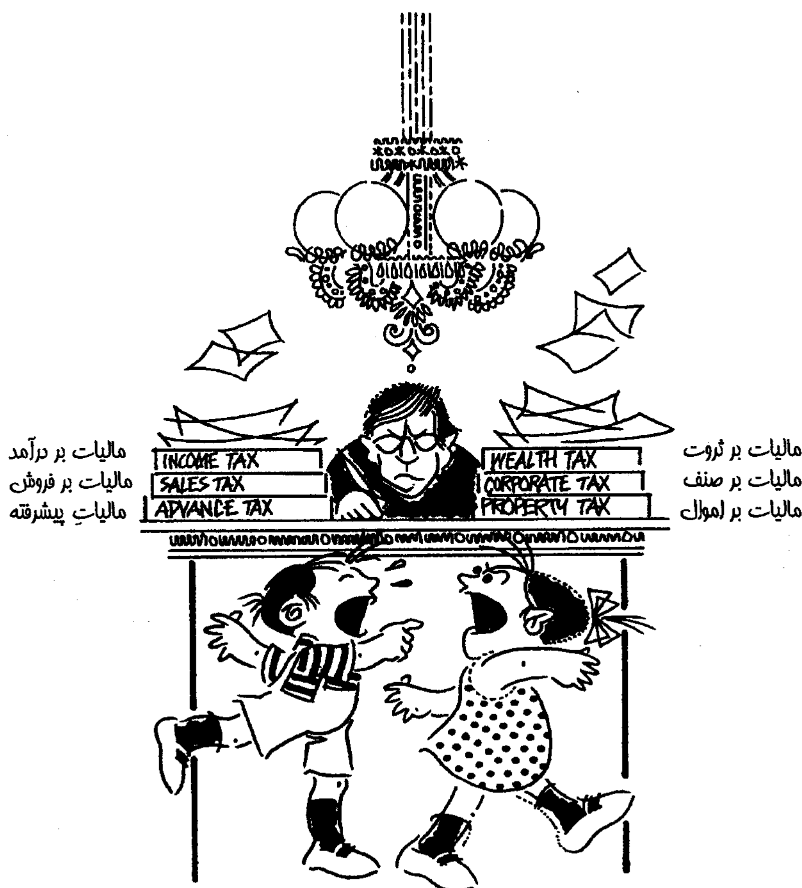


او باید در ۱۰۰ ماهه‌ی دوم معنای پول را یاد بگیرد و درکِ درستی از مفهومِ آن داشته باشد. بهترین زمان برای یادگیری این درسِ مهمِّ اقتصادی سنینِ بینِ ۸ تا ۱۶ سالگی است. قبل و بعد از این زمان که پول معنایی برای کودک ندارد، اهمّیتِ چندانی ندارد.

با افتخار اعلام می‌کنم که تو به سمتِ ریاستِ بستنی‌سازی هتل‌های زنجیره‌ای خانواده ارتقاء پیدا کرده‌ای.



این نکته تقریباً به شکلِ یک قانون درآمده است که: فریفتنِ مسئولِ جمع‌آوری مالیات برابر است با لوس شدنِ پسرِ شما.




**زمانِ اختصاص داده به مشغله‌ی دایمی شغلی خود را کم کنید... وقتِ بیشتری را به فرزندانِ خوداختصاص دهید. روی آنها سرمایه‌گذاری کنید.**

اغلبِ اوقات، بـه زبـان آوردنِ نـه و جوابِ منفی دادن، از بسیاری دردِسرها و مشکلاتِ بعدی جلوگیری مـی‌کندا




به همسرتان بگویید که نه گفتن به پسرتان را یاد بگیرد.

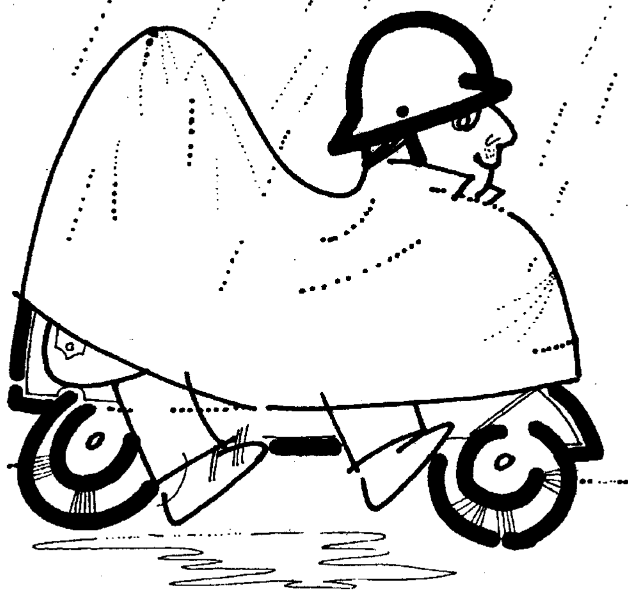
حسّاسیت و دقّتِ بچّه‌ها بسیار زیاد است، امّا
غالباً از کمترین آسایش و راحتی برخوردارند.



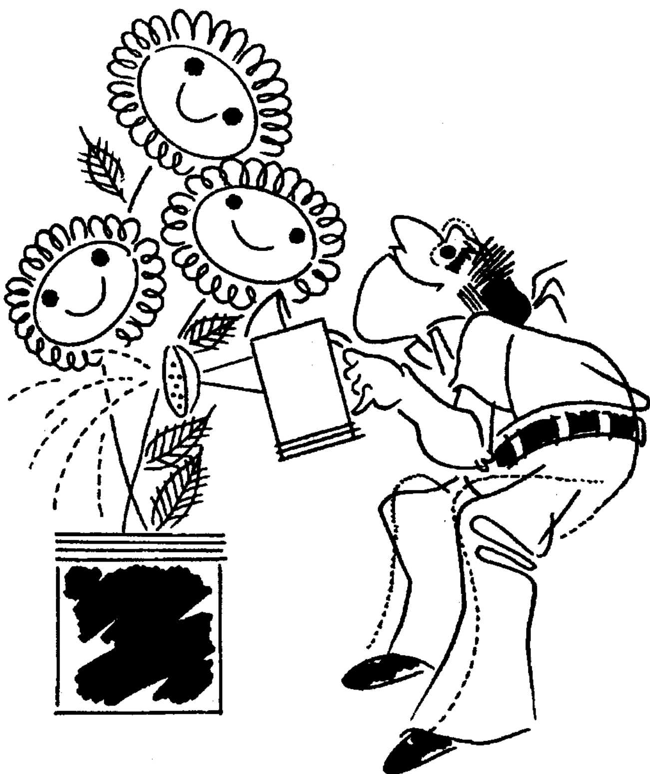
ما چه‌طور مسئولیت‌های مالی و شخصی پسرانمان
را به آنها آموزش می‌دهیم؟ مهم این است که
ما می‌خواهیم کودکانی غنی‌تر تربیت کنیم. پس
باید نوآور، قابلِ انعطاف و هدفمند باشیم.



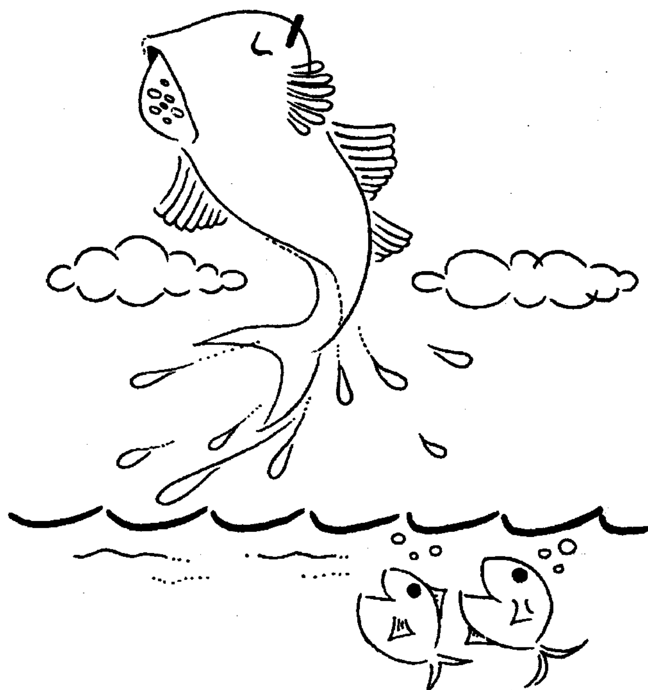
اگر هرچه پسرتان می‌خواهد به او بدهید، لوس و بدعادت می‌شود. سعی کنید در تربیتِ پسرانتان به یک میزان از محبّت و انضباط استفاده کنید. پدری که وظایفِ پسرانش را به آنها آموزش نمی‌دهد، به اندازه‌ی پسری که مسئولیت‌هایش را انجام نداده و از آنها غفلت می‌کند، گناهکار است.



شاید کمک و مساعدت و حمایتِ بیش از حدِّ شما از پسرتان سبب شود او دیدِ خود را از دست بدهد... .



برخی پسران در ۱۰ سالگی به شکوفایی می‌رسند، بعضی در ۲۰ سالگی... و برخی در ۳۰ سالگی! صبور باشید. ناشکیبایی نکنید. و مهم‌تر از همه اینکه، با مقایسه‌ی او با دیگران او را تحقیر نکنید!



تجارت و بازرگانی را به پسرانتان آموزش دهید؛ ـ و نه مکر و فریب‌های آن را.



شما نمی‌توانید هیچ‌کس را تغییر دهید.

شما نمی‌توانید پدرتان را تغییر دهید.

شما نمی‌توانید مادر، همسر، برادر، خواهر و حتّا

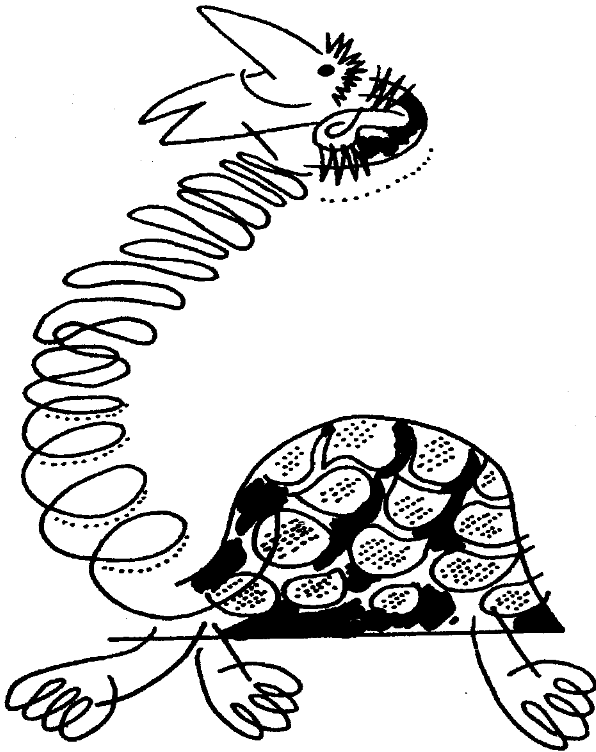
کارفرمای خود را تغییر دهیدا

اوّل خودتان را تغییر دهید.

□

و البته، شما نمی‌توانید پسرتان را تغییر دهید، امّا

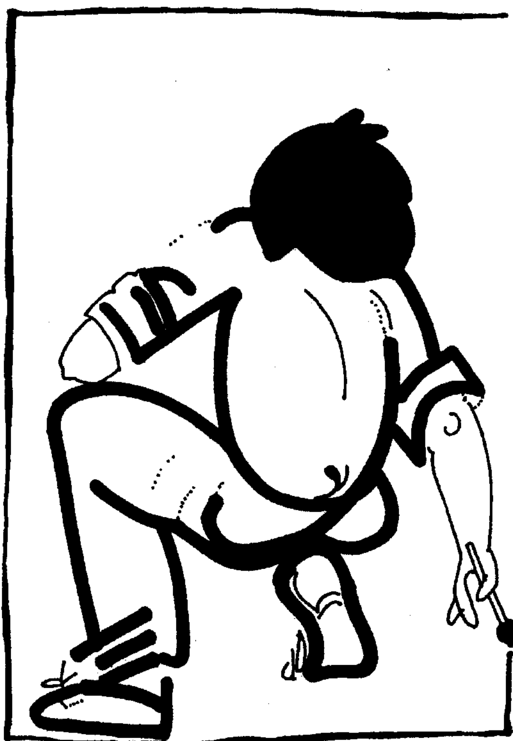
مطمئنّاً می‌توانید او را تربیت کنید.



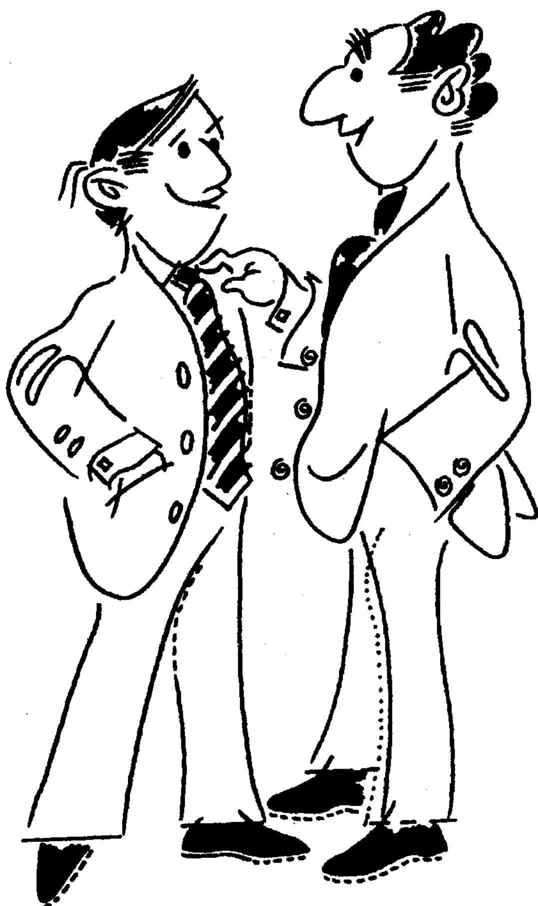
گاهی اوقات، برخی از افراد مجبور به ریسک می‌شوند.
قوانینِ بنیادینِ بقادر دنیای پر از خفقانِ امروزه را
به پسرتان آموزش دهید.

یک قالب می‌تواند پتانسیلِ شما را تعریف و یا محدود کند... .

انتخاب با شماست.

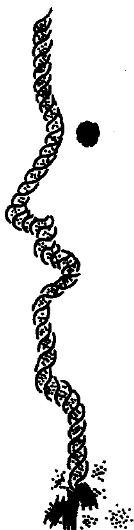


هرچه از وسایلِ نقّاشی، قلم‌مو و... که احتیاج دارد برایش فراهم کنید؛ اجازه دهید او آنچه را که مناسبِ شخصیتش هست، پیدا کند.



کسی شاد است که از شکل‌گیری شخصیتِ پسرش
و تربیتِ او خشنود باشد.

## یک تجربه‌ی شخصی



هر لحظه احساس می‌کنم همچون طنابی هستیم که در حالِ سوختن است تا مردمِ هندوستان سیگارهایشان را با آن روشن کنند.



وقتی پسرم از امریکا برای من نامه نوشت و از احساساتِ درونی‌اش با من صحبت کرد، احساسِ غرور کردم... که او به من اعتماد کرده است.

هـــیچ کــتابِ راهـنما و
دســـتورالعــملِ کــاملی
برای زندگی وجـود نـدارد.

به همین خاطر است
که ما از نـعمتِ پـدر
برخورداریم

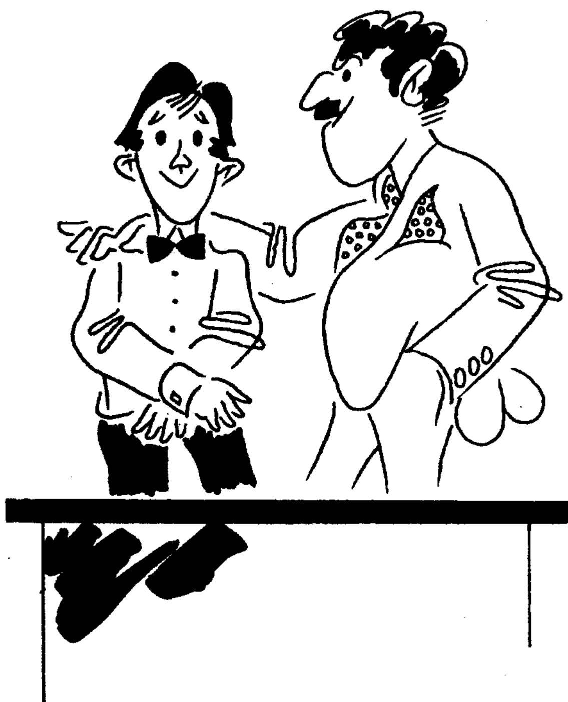


پدر، سودمندترین کتابچه‌ی راهنمایی‌ست که
شما می‌توانید به استفاده از حرف‌هاو تجاربِ او امیدوار باشید.

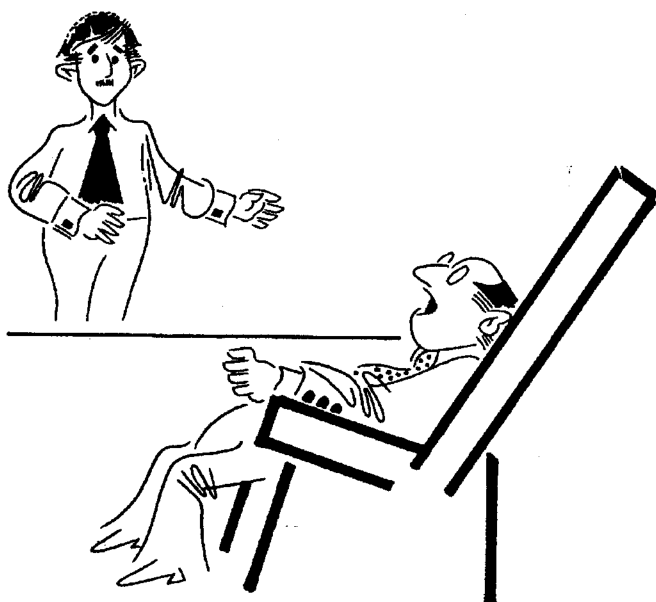
همه آنچه که یک آقای متشخّص می‌تواند در آغاز کاری متهوّرانه انجام دهد، پشتِ سرگذاشتنِ سنّت و آیینی‌ست که می‌توان به آن مبادرت کرد.



اگر خدا بخواهد، هر فردی موّفّق خواهد شد



هرچه سریع‌تر، با کلمات و اصطلاحاتی که برای پسرتان قابلِ درک است، صداقت و درستکاری را به او آموزش دهید؛ با مثال زدن برای او و «سرزنش کردنش» به هنگامِ ناصادق بودن در رفتار و کردار.



پسرِ عزیزم!

من متوجّه هستم که تو باید به مسافرتِ کاری بروی،

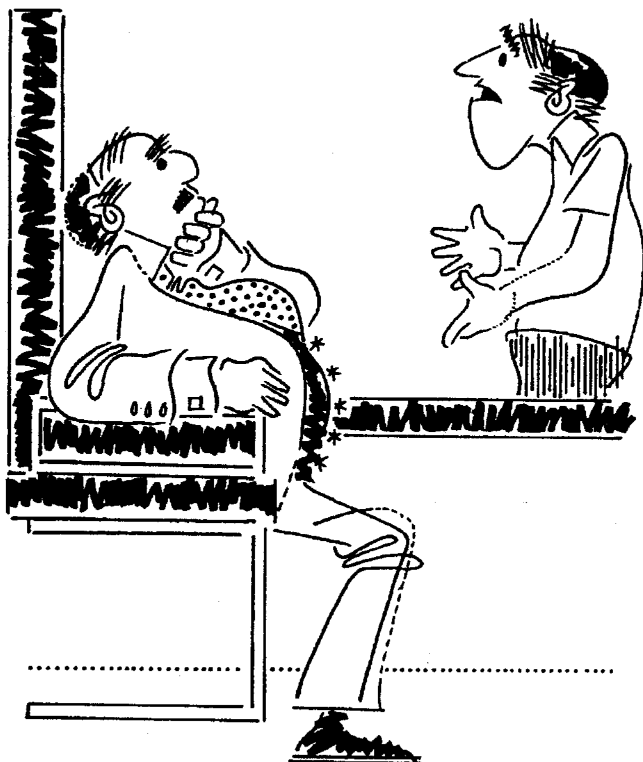
امّا مطمئناً مجبور نیستی که تمامِ خانواده‌ات را با خودت ببری!



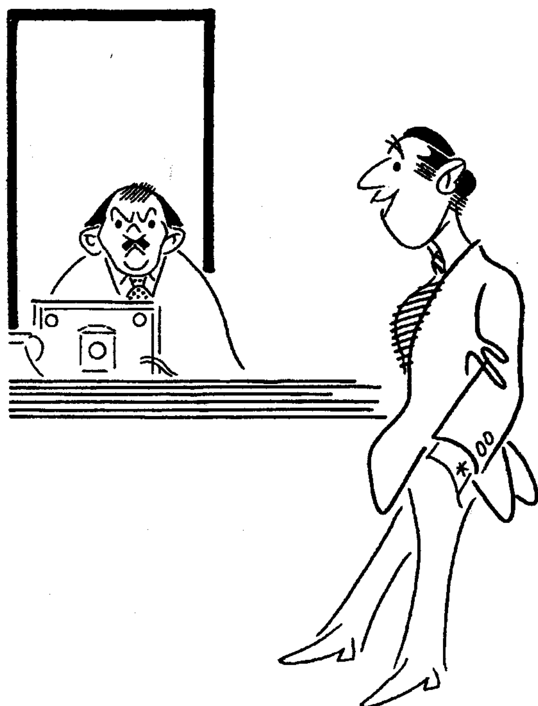
ثروتِ خود را حفظ کنید.

نه آن را از بین برده و هدر دهید، و نه بیش از آن بخواهید.

بُعدِ دیگر قضیه را هم بشنوید ـ سینت آگوستین ۳۵۴ ـ ۴۳۰

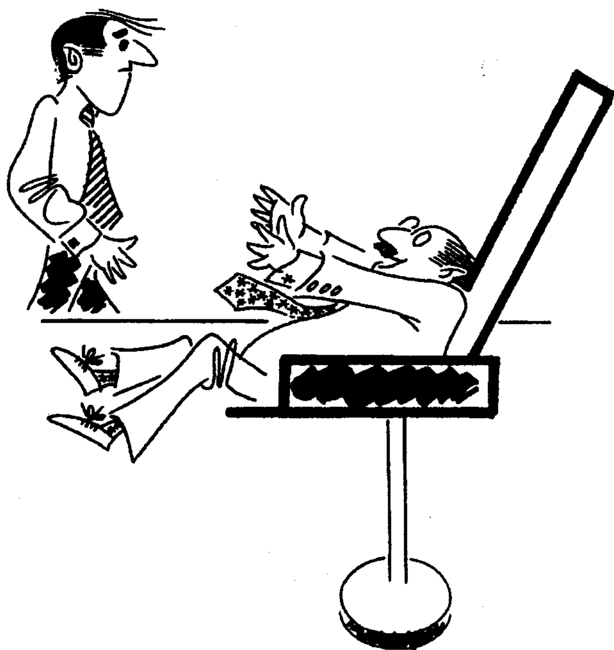


اگر راوانا Rama می‌رفت و حرف‌هایش را می‌شنید، اصلاً خونریزی به پا نمی‌شد... . این‌طور نیست؟ آیا شما سعی می‌کنید هر ماجرایی را از دهانِ پسرتان هم بشنوید؟

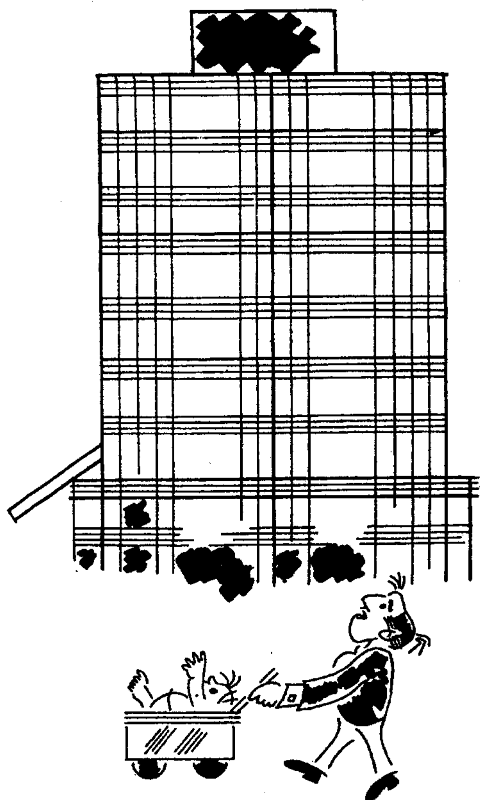


پدرا شما همیشه یار و همدمِ من بوده‌ای. برایم درشکه‌ی بچّه‌گانه خریده‌ای، سه چرخه و دوچرخه و روروک خریده‌ای، برایم ماشین خریده‌ای، حالا از شما می‌خواهم یک هواپیمای اختصاصی برای من بخری. برخی از والدین پسرانشان را تربیت نمی‌کنند و اصلاً به فکرِ آموزشِ آنها نیستند؛ فقط از لحاظِ مالی ایشان را تأمین می‌کنند.

تبریک می‌گویم، پسر عزیزم! امروز اولین روز کاری تو و نخستین روزی‌ست که در اداره می‌گذرانی. به منظورِ حفظِ رسوم خانوادگی، تو باید از آخر شروع کنی؛ در ابتدا تو مسئولِ پارکینگ خواهی بود.



همه ما می‌خواهیم فرزندانمان حقِّ انتخاب داشته باشند و در آرامش زندگی کنند، امّا راهش این نیست که ساعتی ۱۰۰ روپیه برای نقّاشی کردنِ نوارهای شرکتِ پارکینگِ ماشین‌ها به فرزند ۱۷ ساله‌مان بپردازیم. این امر ارزشِ اقتصادی کار و توانایی را به فرد آموزش نمی‌دهد. در عوض، ما باید دستمزدی حقیقی به آنها بدهیم، و یا حتّا بهتر است که نزدِ شخصِ دیگری غیر از خودمان کار کنند.



پسرم! شاید یک روز
هیچ‌یک از اینها به تو
تعلّق نداشته باشد.

پدر می‌خرد
پسر می‌سازد
نوه می‌فروشد
و پسرِ او ناگزیر به گدایی روی می‌کند.
اطمینان حاصل کنید که چنین چیزی در خانواده‌ی شما اتّفاق نیفتد.
قبل از آنکه دیر شود، مانع از چنین حوادثِ تأسّف‌باری شوید.

# بخش چهارم

# تلنگرهای حکیمانه

اخیراً، مطلب بسیار زیبایی خوانده‌ام که می‌خواهم آن را با شما در میان بگذارم: «ممکن است یک فروشنده، تنها پنج دقیقه داشته باشد که واقعاً به حساب آید.» این پنج دقیقه هاست که خوب‌ها را از بدها جدا می‌کند. اجازه دهید نمونه‌یی از جرّاحان قلب را مثال بزنیم. در طول جرّاحیِ قلبِ باز، مرحله‌یی حسّاس و بحرانی وجود دارد؛ «پنج دقیقه» در آن می‌تواند تفاوت‌های بسیاری ایجاد کرده و نقش مهمّی ایفا کند. همین طور، هواپیمای بوئینگِ ۷۴۷ بارها و توسّطِ خلبان‌های مختلف از دهلیِ نو به نیویورک پرواز کرده، امّا شما در لحظاتِ حسّاس، نیازمند خلبانی «کار آزموده» به همراه آموزشی «صحیح» و غرایزی «درست» هستید.

ما می‌توانیم این قیاس‌ها و شباهت‌ها را به هر شغل، حرفه، پیشه یا فعّالیتی بسط دهیم.

مفهوم «پنج دقیقه» همچنین می‌تواند در تربیتِ پسرتان مفید بوده و به

شما کمک کند. فقط نقش یک واعظ را بازی نکنید. دایماً بر سرِ خود غر نزنید که «آن کار را نکن، این کار را بکن.» در عوض، شخصی فکور و منعکس‌کننده باشید. دایماً بیندیشید. نقش یک مربّی را برای پسرتان بازی کنید، جست و جو برای یافتن فرصتی «مناسب» تا رسیدن به «هدف» را ادامه دهید. گوش‌های او را به عنوان موضعِ هدف در نظر بگیرید!

اگر آنچه تا به حال گفته شده، برای شما مفهوم داشته و سر از آن در آورده‌اید، به خواندن ادامه دهید. من در این جا مجموعه‌یی ویژه از «جملاتِ قصار» را ذکر می‌کنم که شما می‌توانید، برای تلنگر زدن به ذهن خود و بازی کردنِ فوتبالی ذهنی و گُل زدن در هنگام مقتضی از آنها استفاده کنید.

هرگاه منتظر کسی یا چیزی هستید، در حال مسافرت یا ملاقاتِ اشخاص هستید... درصدد چنین «زنگِ تفریح‌های پنج دقیقه‌ای» موفّق باشید.

○ ۱. درس انضباط و تأدیب دانشی‌ست که در آن، بعضی چیزها که نمی‌توان به تعویقشان انداخت، باید انجام داده شود. انضباط یعنی اینکه درست، درست است و غلط، غلط.

○ ۲. من پدر بسیار موفّقی را می‌شناختم که یک دفترچه‌ی یادداشت به فرزندانش هدیه داد. او خرج و مخارجِ آنها در دوازده سالگی شان را در آن ثبت کرده بود. مخارج درس و مدرسه، حقّ‌الزّحمه‌های پزشکان مسافرت، تحصیل، لباس، کتاب و... . پانزده سال بعد، فرزندان او خیلی بهتر از هم سنّ و سال‌هایشان ـ که هیچ تجربه‌یی در رابطه با پول و برداشتن و گذاشتن آن نداشتند ـ قادر به مدیریتِ پول خود بودند.

○ ۳. هرگز برای تغییرِ خود، قدرتِ خود را کمتر از آنچه که هست، نشان ندهید.

○ ۴. هرگز برای تغییرِ دیگران، قدرتِ خود را بیشتر از آنچه که هست، نشان ندهید.

○ ۵. شما باید به افراد اعتماد کنید، حتّا اگر میزان خطرِ آن بالا باشد.

○ ۶. من اغلب از خودم می‌پرسم، مقصّرِ چه تعداد از ماشین‌های مسابقه‌ای در جادّه‌ها، پدرانی هستند که این وسیله را در اختیار کودکان سراسر غفلت خود قرار داده‌اند؟

○ ۷. تجارتِ خانوادگی، بسته‌یی‌ست که وقتی صبر و تحمّل و کار به سوددهی برسد، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

○ ۸. حسابداری تنها زبانی‌ست که به واسطه‌ی آن می‌توان حرفه‌یی را درک کرده و درباره‌ی آن بحث کنیم و با واقعیّت درستی و منطق، تعریفش نماییم.

○ ۹. انصاف به معنای برابری نیست و به قصد و نیّتِ عامل آن هم بستگیِ چندانی ندارد.

○ ۱۰. به اثبات رسیده است که، مردان و زنان جوان همواره قضاوتِ بدی راجع به انتخاب همسر دارند.

○ ۱۱. ما چون خوشحال هستیم لبخند می‌زنیم؛ ما خوشحال هستیم، چون لبخند می‌زنیم.

○ ۱۲. تا وقتی که شما چیزها را متفاوت نبینید، نمی‌توانید کارها را به گونه‌یی متمایز و متفاوت انجام دهید.

○ ۱۳. هرگز مشکلاتتان را برای کسی تعریف نکنید. هیچ‌کس علاقه‌مند نیست با شنیدن و مصایب شما وقتش را هدر دهد.

○ ۱۴. وقتی به انتهای طناب رسیدی، آن را گره بزن و آویزانش کن.

○ ۱۵. انتظار مسائل غیرِمنتظره و ناگهانی را داشته باش.

○ ۱۶. یک مداد کوچک بهتر از حافظه‌یی بلند است. بر حافظه‌ی خود تکیه ننمایید. هر چیزی را یادداشت کنید.

○ ۱۷. هرچه میزبان صمیمانه و از ته دل تعارف کند... همان‌قدر میهمان محترمانه رفتار کرده و رعایت می‌کند!

○ ۱۸. افکارِ سرورآمیز و شادِ من، دنیای شادمان مرا خَلق می‌کند.

○ ۱۹. بخشش هدیه‌یی‌ست که من به خودم می‌دهم. عفوِ دیگران کار آسان و آرامش بخشی‌ست که پاداش و اجرِ بسیار به همراه دارد.

○ ۲۰. هیچ بالشی به نرمیِ وجدانی آگاه نیست!

○ ۲۱. اگر بینی *کلئوپاترا* [Cleopatra] نیم اینچ کوتاه‌تر بود، تاریخ بشر و جهان چیز دیگری بود. درست است...!

یک مغز ضعیف، مانند میکروسکوپی‌ست که چیزهای جزیی و ریز را درشت‌تر نشان می‌دهد، امّا قادر به دریافت چیزهای بزرگ‌تر نیست. همیشه به تمام کتاب‌هایی که قصد دارد به تنهایی و بدون کمک گرفتن از جایی دیگر مشکلاتِ افراد را حل کند، با شکّ و تردید نگاه کن ـ از جمله کتابِ حاضر.

○ ۲۲. ذهنی سخت و افکاری استوار داشته باش؛ امّا دلی نازک و سرشار از محبّت.

○ ۲۳. با آغوش باز، شکست در نزاعی کوچک را بپذیر تا در جنگ پیروز باشی.

○ ۲۴. شریک زندگیِ خود را با دقّت انتخاب کن. شصت درصدِ نیک‌بختی یا بدبختیِ تو به این انتخاب بستگی دارد.

○ ۲۵. حتّا درنده هم باید در مقابل مگس‌ها و حشرات از خود دفاع کند. مورچه هم وقتی با قدم‌های خودش اندازه‌گیری شود، شش متر قد دارد.

○ ۲۶. روزانه سی دقیقه پیاده‌روی کنید. این کار، سالم‌ترین و بهترین کاری‌ست که می‌توانید برای خود انجام دهید.

○ ۲۷. مشکلات، فقط راه حل‌هایی هستند که درگیر نزاع و مشاجره شده‌اند.

○ ۲۸. اشتباهات، بهترین معلّمان ما هستند.

○ ۲۹. تجربه چیزی‌ست که بدون مبادرت به کار و انجام فعّالیتی به دست نمی‌آید.

○ ۳۰. بهترین روش برای به حقیقت تبدیل کردن رؤیاهایتان این است که، از خواب بیدار شده و دست به کار شوید. باید از یک جا شروع کرد.

○ ۳۱. مهم زیستن است، نه سرعت و شتاب آن.

○ ۳۲. جنگیدن با بعضی اصول و قواعد اخلاقی، راحت‌تر از موافق آنها رفتار کردن و در حدّ بالای استاندارد نگه داشتن آنهاست.

○ ۳۳. روزها می‌گذرد و هیچ برگشتی در آنها نیست؛ امروز همان روزی‌ست که باید دست به کار شده و آن کار بزرگ را آغاز کنید.

کاری را که دوست داری و مورد علاقه‌ات هست انتخاب کن؛ خواهی دید که هرگز یک روز از زندگی‌ات را هم مجبور به کار کردن نیستی.

کبریت، آتشی قابل حمل و قابل بسته‌بندی‌ست. قبل از اینکه کبریت اختراع شود، مردم حتّا به چنین تفکّری هم می‌خندیدند؛ درست مثل حالا که اگر کسی به طرّاحیِ دستگاه تهویه‌یی به اندازه‌ی یک خودکار بیندیشد، به او خواهند خندید.

اگر بخواهی مثل همه و همه‌کاره باشی، هیچ چیز نخواهی شد!

هرگز به شخصِ مورد علاقه‌ی خود هدیه‌یی نده، که نشان دهد آن شخص به اصلاح نیاز دارد.

هر احمقی می‌تواند از دیگران انتقاد کند و آنها را محکوم نماید ـ این همان کاری‌ست که همه احمق‌ها انجام می‌دهند.

هنوز هم کسی که حتّا از اندکی عقل سلیم برخوردار باشد، صداقت و

درستکاری را بهترین شیوه می‌داند!

اصلاً مهم نیست که تو می‌توانی به اجداد و نیاکانِ خود افتخار کنی یا نه؛ آنچه اهمّیت دارد این است که، آنها به تو افتخار کنند!

شرافت نَفْس و مناعتِ خود را از طریق لذّتِ حاصل از شکوهِ نقش بنا کن!

اگر هنوز هم تمایل داری که احساس شرمساری و سرافکندگی داشته باشی، خداوند را سپاس گفته و از او تقاضا کن که تو را به همان حالت برگردانده و همان‌طور نگه دارد!

اگر شما تصمیم به انجام سه کار بگیرید، یعنی کار کردن، اندوختن و یادگرفتن... آن گاه می‌توانید در این دنیا ترقّی کنید.

اکثر مردم بیشتر از آنچه خودشان برای خودشان احترام قایل باشند، انتظار دارند دیگران به ایشان احترام بگذارند!

خطوطِ تلفن به ظاهر بی‌جان هستند، امّا برای برقراریِ ارتباطات همواره زنده‌اند!

اگر شما مرتکب هیچ اشتباهی نشوید، تنها بدین معنا خواهد بود که تمام توان خود را به کار نگرفته و صد در صد تلاش نکرده‌اید.

امروز و فردا کردن و تعلّل، دزد زمان و قاتل رشد و پیشرفت است.

شاید بزرگ‌ترین شانسِ شما، دقیقاً همان جایی باشد که الآن ایستاده‌اید.

«مشکلِ من این بود که وقتی باید کار می‌کردم، مشغول خواندن کتاب‌هایی در مورد هدایت، برتری و مدیریت بودم.»

«معمولاً پدران و مادرانِ موفّق، فرزندانِ موفّقی ندارند.» ثابت کنید که این جمله اشتباه بوده و در صورتِ نیاز چالش‌های آن را نیز بپذیرید.

تجهیزاتِ بنیادینِ مورد نیاز برای موفّقیّت چیزی نیست، جز تواضع.

شاید جهش زدن و حذف زندگیِ دانشجویی، عملی هوشیارانه باشد، امّا مسلّماً عاقلانه نخواهد بود.

نگران مباش که شاید سؤالاتی که می‌پرسی، گنگ باشد؛ برآمدن از عهده‌ی پرسش‌های گنگ، خیلی راحت‌تر از تصحیح اشتباهاتِ احمقانه است.

به پسرت یک ماهی بده ... او آن را می‌خورد و روزش را به سر می‌کند!

به او ماهی‌گیری بیاموز... او هر روز از آن تغذیه کرده و همه عمرش را بسر می‌برد!

هیچ‌وقت نمی‌توانید همه‌افراد را از خودتان راضی نگه دارید.

زیاد کار کردن و خسته شدن از شدّتِ کار خیلی لذّتبخش‌تر از کم‌کاری و بیکاری‌ست.

اعتماد، همچون رشته‌ی تفکّر می‌ماند. اگر آن را پاره کنید، اتّصال دوباره‌ی آن، تقریباً کاری غیرممکن است.

هیچ چیزی به قدرتمندیِ حقیقت نیست.

هیچ چیزی به عنوان راه‌حلّ کامل یا کامل‌ترین راه‌حل وجود ندارد.

هوشیارانه کار کن، نه اینکه فقط سخت تلاش کنی. از ذهنِ هوشیارِ خود، بیشتر کمک بگیر!

مردم از روی گفتارِ شما، در موردتان قضاوت می‌کنند!

به دیگران بخشش کن و آنها را ببخش، امّا خودت را هرگز نبخش!

دلبستگیِ دیگران به تو، هیچ وقت نفعی برای تو نخواهد داشت.

همه چیز در یک نفر جمع نمی‌شود.

زندگی کوتاه است، امّا زمانِ کافی برای تواضع و رضایت وجود دارد.

هرگز از رقبای خود، بدگویی نکن.

مراقب افکارِ خود باش، افکار تو کلام تو را تشکیل می‌دهد.
مراقب کلامِ خود باش، کلام تو اعمال تو را می‌سازد.
مراقب اعمال خود باش، اعمال تو عادات تو را تشکیل می‌دهد.
مواظب عاداتِ خود باش، عاداتِ تو شخصیتِ تو را می‌سازد.
آنچه راکه مجبور به گفتن یا نوشتنِ آن هستی، نشخوار کن و در لفّافه بگو.
ببخش و فراموش کن.
خوشبختی و شادی، هیچ وقت کامل نیست، مگر وقتی آن را با دیگران قسمت کنی.
نیازها و احتیاجات را می‌توان مرتفع کرد، امّا حرص و آز را هرگز.
با انجام اعمال نیک، دیگر زبان و گفتار هیچ جایگاهی ندارد.
افکارِ بزرگ داشته باش ... امّا از خوشی‌های کوچک لذّت ببر!
هر چه سر و صدای فرد یا موتوری بیشتر باشد، قدرتِ آن کمتر خواهد بود!
افرادی که خود را بیش از حد درگیرِ کارهای جزئی و ناچیز می‌کنند، دیگر قادر به انجام کارهای بزرگ نخواهند بود.
ما طوری رفتار می‌کنیم که گویی راحتی و خوشگذرانی، اصلی‌ترین نیازهای زندگی‌مان هستند، در حالی که همه آنچه ما برای شاد بودنِ واقعی نیازمند آن هستیم، چیزی‌ست که مشتاقانه و با حرارت مجذوب و شیفته‌ی آن باشیم.
اگر انتظار داریم دوستانی داشته باشیم که هیچ‌گاه خطا نکنند، هرگز دوستی نخواهیم داشت.
وقتی ما در صددِ انتقام و کینه‌جویی هستیم، سمّی را به تدریج به خودمان تزریق می‌کنیم!

کار، حتّا مفرّح‌تر از تفریح است.

شادی، مستلزم مشکلات است. در پیِ گذر از سختی‌ها چیزی جز شادی نیست.

من می‌توانم دایماً شاکی باشم و اعتراض کنم که بوته‌های گُل رُز، خار دارد و یا می‌توانم شادمانه بگویم که در میان خارها، گُل رُز وجود دارد. همه چیز به چه‌گونه نگاه کردن ما بستگی دارد.

اگر می‌خواهید کاری به خوبی انجام شود، خودت دست به کار شو و آن را انجام بده.

بازی کردن با آتش، نتیجه‌یی ندارد جز سوختن.

اگر دنبال شکار دو خرگوشِ صحرایی باشید، حتّا یکی از آنها را هم نمی‌توانید به دام بیندازید.

در هیچ جای دنیا لغتی مهم‌تر از «متشکّرم» نیست!

فهرستی از تمامیِ کارهایی که قصد دارید تا قبل از مرگ حدّاقل یک بار هم که شده تجربه شان کنید، مهیّا کرده و در کیف جیبیِ خود بگذارید. هر از چند گاهی هم به آن مراجعه کنید.

تقریباً همه افراد می‌توانند در برابر روزگار بد ایستادگی کنند، امّا هرگاه خواستید شخصیتِ کسی را بیازمایید، به او قدرت دهید.

آنهایی که در بزرگسالی شاد و سرخوش هستند و از زندگیِ خود لذّت می‌برند، افرادی هستند که در کودکی و سنین کم از شادی‌های کوچکشان گذشته‌اند.

ما با دشواری‌ها و پیچیدگی‌ها می‌جنگیم و از سادگی‌ها و هموارها اجتناب می‌کنیم.

هر چه زودتر با پسرتان همچون یک مرد رفتار کرده و او را مانند یک

مردِ بپندارید، زودتر به یک مرد واقعی تبدیل خواهد شد.

اگر می‌خواهید پدر و مادر خوبی باشید، باید خود را به جای فرزندتان بگذارید تا درک کنید که او چه احساساتی دارد، نیاز او به استقلال را بفهمید. و مهم‌تر از همه اینکه، بدون هیچ چشم داشتی، به مرتفع کردن تمامیِ احتیاجاتِ او بپردازید.

نه آرزومند چنانْ فرزند سودمند و پُر منفعت باشید، نه از داشتن پسرانی خدانشناس لذّت ببرید.

کسی که پسرش را طوری تربیت نمی‌کند که درستکار، صادق و کاری باشد، او را پرورش می‌دهد تا به یک دزد تبدیل شود.

پدر تنها می‌تواند در مسیر کوتاهی از جاده‌ی بلند زندگی راهنمای پسرش باشد؛ دیر یا زود خودِ او باید تصمیم بگیرد و مقصدِ خود را مشخّص کند.

لازم است که شما حدّاقل یکی از وعده‌های غذایی را در کنار خانواده صرف کنید. میز شام، عالی‌ترین مکان برای آگاهی از اوضاع پسرتان است، اینکه: روز را چه‌گونه گذرانده، چه کسانی را ملاقات کرده و چه کارهایی انجام داده است.

خواندن خلاصه‌ی کتاب‌ها یا نقل قول‌های کتاب‌های مختلف، بسیار خوب است؛ چراکه چکیده‌ی دانش و حکمتِ اعصار را در خود دارد.

# بخش پنجم



# نکاتی چند برای پدرها و پسرها و شادی در ازدواج

چنانچه در همه جا دیده می‌شود، پسران قضاوتِ بدی در انتخاب همسرانشان دارند. از پیش اخطار کردن، یعنی همان از پیش آماده و مسلّح شدن! ازدواج، مهم‌ترین تصمیم در زندگیِ فرد است.

امّا «کامل‌ترین» و بهترین همسر هم نمی‌تواند، ضامن خوشبختی و رضایت از ازدواج باشد. شادی، نگرشی به زندگی‌ست که می‌توان چنین خلاصه‌اش کرد: اندیشیدن، سپاسگزار بودن و لبخند زدن.

بالاخره اینکه، زندگی هدیه‌ی ارزشمندی‌ست، پُر از چالش‌ها و فرصت‌ها و توانگریِ دایم کسانی که با ذهنی باز و شاد، واقعاً زندگی می‌کنند.

ازدواج خیابانی، دو طرفه است؛ مشارکتی وابسته به نگرشِ مثبتِ زن و شوهر. به خاطر داشته باشید، تنگ‌نظران معمولاً به شادی نمی‌رسند؛ دست‌های دهنده هستند که شادی را با تمام وجود درک می‌کنند.



اگر خواهانِ یک ساعت شاد هستید....
یک چُرت بزنید.



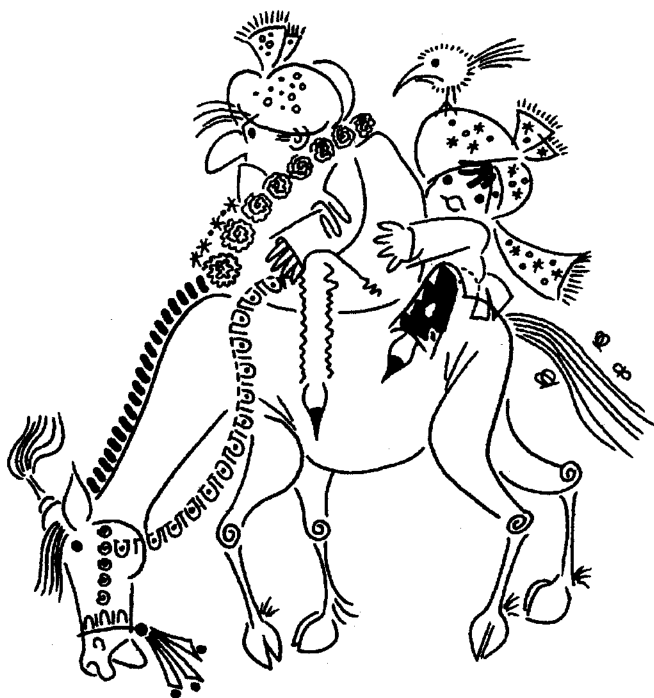
اگر می‌خواهید برای یک روز شادی باشید....

به گردشِ بیرون از شهر بروید.




اگر دنبالِ یک هفته شادی هستید... .

به تعطیلات بروید.



**اگر خواهانِ روزهای شادی هستید.... .**
**ازدواج کنید.**



**اگر می‌خواهید برای مدّتی شاد باشید... .**
**برای خود ثروت و دولت دست و پا کنید.**



**اگر می‌خواهید در تمامِ مدّتِ زندگی خود شاد باشید... .**

**یاد بگیرید که عاشقِ کارِ خود باشید.**

# نشر فراگفت منتشر کرده است

| عنوان | موضوع | نویسنده | قیمت |
|---|---|---|---|
| فرهنگ آسمانگر (فرهنگ اسماءالله) | اسماءالله | حسنعلی محمّدی | ۱۲۰۰۰ ریال |
| مجموعه‌ی کبیر (شامل: نهج‌الفصاحه، نهج‌البلاغه، صحیفه سجادیه، صحیفه مهدیه) | دین | کاظم عابدینی مطلق | ۷۵۰۰۰ ریال |
| نهج البلاغه (جیبی) | دین | امام علی(ع) | |
| هزار گلخانه آواز | موسیقی | استاد شجریان | ۷۰۰۰۰ ریال |
| مناجات خواجه عبدالله | مناجاتنامه | به کوشش کاظم عابدینی | |
| زبان عرفان | عرفان ـ ادبیات | دکتر علیرضا فولادی | |
| حیات القلوب | انبیاوچهارده‌معصوم | علامه مجلسی | |
| سیره جامع پیامبر(ص)(چهاررنگ) | پیامبر(ص) | | |
| واپسین دلواپسی | شعر | کاظم عابدینی مطلق | ۷۹۰۰ ریال |
| معجزات شفابخش | روان‌شناسی | جان گری | ۲۷۰۰۰ ریال |
| شفابخشی با نیروی فراحسی | روان‌شناسی | فرهاد سبزعلیان | ۲۴۰۰۰ ریال |
| منطق هنر | فلسفه هنر | کاظم عابدینی مطلق | ۶۵۰۰ریال |
| فالنامه چهار رنگ | فال | حافظ همراه با استخاره | ۸۵۰۰ ریال |
| عسل و مثل (دو رنگ با طراحی) | ضرب‌المثل | علی تاکندی (سه‌زبانه) | ۹۵۰۰۰ ریال |
| ۱۰۱ راز عاشقانه | روان‌شناسی | پاتریک وب | ۷۹۰۰ ریال |
| جاده‌های پیروزی | روان‌شناسی | مجموعه نویسندگان | ۷۹۰۰ ریال |
| ۱۱۴ نکته رهگشای جوانان | روان‌شناسی | دکتر غبیشاوی | ۸۵۰۰ریال |
| تربیت کودک | روان‌شناسی | دامین فیتز جرالد | ۱۵۰۰۰ ریال |
| والدین باید بدانند | روان‌شناسی | ریتا مرهج | ۱۰۰۰۰ ریال |
| قصه‌های قرآنی | دینی | محمّد سعید مبیّض | ۲۵۰۰۰ ریال |
| گنج خانواده | دین ـ عمومی | محسن حجازی | ۲۵۰۰۰ ریال |
| چه کسی فیل مرا سوسک کرد؟ | فلسفه | ج.هات کینسون | ۱۲۰۰۰ ریال |
| روان‌شناسی خشونت و تندخویی | روان‌شناسی | آنتونی استور | ۱۵۰۰۰ ریال |
| مردان مرّیخی، زنان ونوسی | روان‌شناسی | جان گری | ۴۵۰۰۰ ریال |